



ارزش شاهنامه در گزارش سقوط هپتالیان*

فرزین غفوری

مقدمه

در سایه خطر دشمن مشهور غربی و شهرت جنگ‌های ایران و روم، درباره بحران‌هایی که دشمنان شرقی ساسانیان به راه می‌انداختند کمتر سخن به میان آمده است. همسایگان شرقی ایران در عصر اشکانی و ساسانی مزاحمت‌های فراوانی برای این دو سلسله پیش آوردند. دولت مقتدر کوشان که، در عصر اشکانی و اوایل عصر ساسانی، مرزهای شرقی ایران را تهدید می‌کرد سرانجام، در زمان شاپور بزرگ، به انقیاد ایران درآمد. از اوایل قرن پنجم میلادی هپتالیان، در مرزهای شمال شرقی ایران، حکومت قدرتمندی تشکیل دادند که نخستین چالش مهم آن با دولت ساسانی در زمان بهرام گور به وقوع پیوست. دخالت هپتالیان در مسائل حساسی چون جانشینی یزدگرد دوم نمودار افزایش قدرت و نفوذ این همسایه شرقی ایران بود. احتمالاً زیاده‌خواهی هپتالیان خشم پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) را نسبت به آنان برانگیخت و این، به نوبه خود، به افزایش تنش و وقوع جنگ در جبهه شرقی انجامید. در زمان این شاهنشاه، پس از یک دوره ثبات و آرامش که نتیجه پیروزی

* این مقاله گسترش‌یافته متن سخنرانی نگارنده در پنجاه و نهمین نشست از سخنرانی‌های ماهانه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۹۵) است.

قاطع بهرام گور بود، آتش زیر خاکستر دوباره سربرآورد و در سال ۴۸۴ پیروز قصد آن کرد که کار این همسایه مزاحم را یکسره کند. او با سپاه بزرگی وارد منطقه مرو شد. هپتالیان، که در خود یارای رویارویی با سپاه پیروز را نمی‌دیدند، به نیرنگ متوسل شدند و، پس از زد و خوردی با سپاه ایران، روی به گریز نهادند. سوارنظام ایران به تعقیب فراریان پرداخت اما، در راه، به سوی خندقی بزرگ که روی آن پوشانده شده بود کشانده شد و پیروز و گروهی پرشمار از سوارنظام اشرافی ایران که در ملازمت او می‌تاختند به درون خندق فروافتادند. فاجعه‌ای عظیم رخ داد - شکستی که تا آن روز نظیر آن برای سپاه ایران روی نداده بود. در پی این حادثه، دخالت و نفوذ هپتالیان در امور ایران افزون‌تر گشت. دریافت امتیازات مالی و سرزمینی در زمان به قدرت رسیدن پیروز، در مذاکره با سوخرا پس از کشته شدن شاهنشاه، ادامه یافت. از آن پس نیز، کسب امتیاز بر اثر خلع قباد و دخالت هپتالیان در بازگرداندن او به تاج و تخت درازای آن، دنبال شد. این مشکلات تا به قدرت رسیدن خسرو انوشیروان به قوت خود باقی ماند. انوشیروان ده سال نخست فرمانفرمائی خویش را صرف تکمیل طرح اصلاحات گسترده خود و به اجرا درآوردن آنها کرد؛ سپس وارد منازعه طولانی با امپراتوری روم شرقی شد که جنگ سال ۵۴۰م سرآغاز آن بود. پیش از آنکه این دوره از جنگ‌های ایران و روم در سال ۵۶۲م به پیمان صلح بینجامد، خاقان ترک، همسایه نوظهور و قدرتمند هپتالیان در مشرق عزم آن کرد که دولت هپتالی را براندازد که مانعی بر سر راه گسترش مراودات سیاسی و اقتصادی ترکان با کشورهای غربی به‌ویژه ایران و روم بود. بدین قرار، ایران در مرزهای شرقی خود با دشمن قوی‌تر و تازه‌نفسی مواجه شد. بازتاب‌های ناقصی از رویداد سقوط هپتالیان و روابط ایران با همسایه جدیدش در مشرق، در منابع بیزانسی و اوایل عصر اسلامی به چشم می‌خورد. در شاهنامه نیز گزارش نظرگیری درباره این رویداد وجود دارد که ذیلاً به بررسی آن خواهیم پرداخت.

انگیزه وقوع جنگ

کلاً دو دسته روایت از جنگ در جبهه شرقی و سقوط هپتالیان وجود دارد: دسته‌ای که براندازی ایشان را به دست سپاه ایران می‌داند و دسته دیگر به دست سپاه ترکان. اما،

در مجموع، منابع اوایل عصر اسلامی که در آنها رویدادهای جبهه شرقی در زمان خسروانوشیروان گزارش شده است اسباب وقوع جنگ را به روشنی بازشناخته‌اند و بسیاری از منابع آن را مسکوت گذاشته‌اند. در برخی از منابع، به اجمال و مبهم آمده است که انوشیروان در صدد گرفتن انتقام مرگ پدر بزرگ خود، پیروز، بود که در نبردی با هپتالیان کشته شد. طبری، در گزارش دوم خود از برافتادن هپتالیان، نوشته است که انوشیروان به انتقام مرگ پیروز به جنگ با آنان لشکر کشید و تا فرغانه پیش راند و در این کار از خاقان ترک یاری خواست (طبری، ج ۲، ص ۱۰۳). بلعمی نیز، که تنها گزارش دوم طبری را پسندیده و گزارش نخست او را نقل نکرده، به این مطلب اشاره دارد (بلعمی، ج ۲، ص ۶۸۶). مقدسی و ابن قتیبه نیز در گزارش‌هایی کوتاه، مشابه گزارش دوم طبری، از این رویداد یاد کرده‌اند (مقدسی، ج ۳، ص ۱۴۵؛ ابن قتیبه، ص ۶۶۴). ابن بلخی نیز اندکی مشروح‌تر به همین مطلب اشاره کرده است (ابن بلخی، ص ۲۳۵). در گزارش کوتاه مسعودی، از نقش ترکان در براندازی هپتالیان خبری نیست اما از قصد انوشیروان برای گرفتن انتقام مرگ پیروز سخن به میان آمده است (مسعودی، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴). در نهایت‌الارب، با اشاره‌ای بسیار کوتاه به پیروزی‌های خسروانوشیروان در مشرق بی‌یادکرد از نقش ترکان، هدف انوشیروان بازپس‌گیری سرزمین‌های شرقی، همچون تُخارستان شناخته شده که در گذشته به ایران تعلق داشت و به تصرف هپتالیان درآمده بود (نهایت‌الارب، ص ۳۰۳). این گزارش‌های کوتاه که، در آنها، خونخواهی خسروانوشیروان انگیزه جنگ با هپتالیان قلمداد شده نمی‌توانند درست باشند، زیرا همچنان‌که پژوهشگران برآند دولت هپتالی حدود سال ۵۵۷م سقوط کرد (FRYE, 1983, p. 156. cf. BIVAR, 1986, p. 304)، که هنوز صلح پایدار ۵۶۲م ایران و روم برقرار نشده بود و، در سایه خطر حمله روم، بسیار بعید و نابخردانه بود که ایرانیان به جنگی دامنه‌دار در مرزهای دوردست شرقی مبادرت ورزند. روشن است که مضمون گزارش دوم طبری، از طریق خود او یا منبعی مشترک، به بسیاری از منابع اوایل عصر اسلامی راه یافته است و حتی در گزارش‌های ابن بطریق و ثعالبی نیز بازتاب آن دیده می‌شود. (ثعالبی، ص ۶۱۵؛ ابن بطریق، ص ۲۰۹-۲۱۰)

تنها دو گزارش مبسوط از این جنگ در دست است: یکی گزارش نخست طبری که

مشروح‌تر از گزارش‌های یادشده است؛ دیگر گزارش مفصل‌تر شاهنامه فردوسی. این دو گزارش در این نکته مهم مؤید یکدیگرند که سقوط هپتالیان به دست ترکان انجام گرفت نه به دست دولت ایرانیان. بدین قرار، این دو گزارش با گزارش‌های منابع دیگر تضاد دارند که سقوط هپتالیان را به دست ایرانیان با معاونت ترکان بازشناخته و گزارش کرده‌اند. برخی از پژوهشگران نیز برآنند که مهم‌ترین گزارش‌ها درباره سقوط هپتالیان از طبری، دینوری و فردوسی است (JACKSON BONNER, p. 89) اما به تضاد یادشده و جایگاه دقیق گزارش شاهنامه درباره سقوط هپتالیان توجه نکرده‌اند. گزارش نخست طبری علت وقوع جنگ ترکان و هپتالیان را مسکوت گذاشته اما در شاهنامه، علتی فراتر از انتقامجویی مطرح شده و می‌توان گفت که، از میان همه منابع متکی بر سنت خدای‌نامه، تنها فردوسی است که درباره وقوع این جنگ توضیحی آورده است (Ibid. p. 99). فردوسی با اظهار این نظر گزارش خود را آغاز می‌کند که، گذشته از خسروانوشیروان، خاقان چین قدرتمندترین شاه آن روزگار بوده^۱ و افزوده که خاقان قصد برقراری رابطه با ایران داشته است.^۲

اینکه در شاهنامه از خاقان چین نام برده شده است با منابع دیگر که از خاقان ترک سخن گفته‌اند منافات ندارد زیرا در نیمه قرن پنجم میلادی، رویدادی مشابه با شکست هپتالیان در نیمه قرن ششم میلادی پیش آمده بود. در سال ۴۴۸ م، دولت چین شمالی موسوم به «وی شمالی»^۳، که «ترکان تئوپا»^۴ آن را تأسیس کرده بودند، توانست دولت «ژوان-ژوان»^۵ را در آسیای میانه شرقی براندازد (WABSON, 1983, p. 546). بدین قرار، ذکر نام خاقان چین در گزارش شاهنامه از جنگ با هپتالیان، هرچند ظاهراً با منابع دیگر همخوانی ندارد، نادرست نیست. در رویدادنامه دوران سلطنت سلسله ژو از سال ۵۵۵ م گزارش شده است که حدّ شرقی امپراتوری ترک به خلیج لیاوتونگ^۶ در شمال دریای زرد

(۱) چوخاقان چینی نبود از مهان – گذشته زکسری – به گرد جهان (۱۷۵۸)

(* ابیات همه‌جا از شاهنامه چاپ خالقی مطلق نقل شده با شماره بیت.)

(۲) خردمند خاقان بدان روزگار همی دوستی جست با شهریار (۱۷۶۳)

3) The North-China state of Northern Wei

4) To-pa Turks

5) The Juan-Juan, (Kyzlasov, 1996, pp. 316-318 ← برای اطلاعات مشروح‌تر درباره آنان)

6) Liao-Tung

رسیده است (JACKSON BONNER, p. 93). لذا، نه تنها مغولستان داخلی و منچوری، که اکنون جزء کشور چین‌اند، در قلمرو این امپراتوری بودند بلکه به احتمال قریب به یقین شهر «جی» (پکن امروزی) نیز که در منطقه‌ای نزدیک به این خلیج قرار داشت، در دست خاقان چین شمالی بود. ناگفته نماند که، در شاهنامه، از روابط خاقان چین و فغفور چین (احتمالاً فرمانروای چین جنوبی) سخن به میان آمده است.^۷ مسکویه نیز، در پاره معتبری از گزارش خود درباره سوء قصد نافرجام به انوشیروان، از حضور همزمان سفیران خاقان و فغفور در زمرة سفیران دیگر ملازم خسروانوشیروان به هنگام وقوع سوء قصد در دستکرد خبر داده است (مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹).^۸ بنابر آنچه گفته شد عناوین خاقان ترک و خاقان چین دو روی یک سکه‌اند و به خاستگاه و قلمرو اصلی دولت نوظهور ترکان در چین شمالی اشاره دارند.^۹

در ادامه گزارش شاهنامه آمده است که خاقان، برای برقراری روابط با ایران، هیئت سفارتی حامل نامه‌ای به خسروانوشیروان همراه با هدایای گرانبها روانه ایران کرد.^{۱۰} این هیئت، برای رسیدن به ایران، باید از قلمرو دولت هپتالی می‌گذشت.^{۱۱} اما هپتالیان، که از برقراری این روابط به شدت نگران شده بودند،^{۱۲} کاروان این هیئت را تاراج کردند و

۷) پاره‌ای از نامه خاقان چین به انوشیروان:

سدیگر سخن آنک فغفور چین مرا خواند اندر جهان آفرین (۱۹۵۹)

۸) درباره ذکر موازی القاب خاقان و فغفور نیز - ابوریحان بیرونی، ۱۹۲۳، ص ۱۰۱ و همو، ۱۳۹۲، ص ۱۲۶).

۹) البته در جاهای دیگر شاهنامه گاه دیده می‌شود که توران، چین و ترک به جای یکدیگر و به اشتباه به کار رفته‌اند. چنین اشتباهاتی گاه در متون تاریخی اوایل دوره اسلامی نیز به چشم می‌خورد.

۱۰) یکی هدیه آراست پس بی شمار همه یاد کرد از در شهریار (۱۷۶۶)

سخنگوی مردی بجست از مهان خردمند و گشته به گرد جهان (۱۷۷۱)

بفرمود تا پیش او شد دبیر ز خاقان یکی نامه‌یی بر حریر (۱۷۷۲)

نیشند بر سان ارتنگ چین سوی شاه با صدهزار آفرین (۱۷۷۳)

۱۱) گذر مرد را سوی هیتال بود همه ره پر از تیغ و گوپال بود (۱۷۷۴)

۱۲) اگر شاه ایران و خاقان چین بسازند و از دل کنند آفرین (۱۷۸۰)

هراسست زین دوستی بهر ما برین روی ویران شود شهر ما (۱۷۸۱)

بباید یکی ساختن ساختن جهان از فرستاده پرداختن! (۱۷۸۲)

سفیر خاقان را به قتل رساندند^{۱۳}. روشن است که هپتالیان مانعی در راه برقراری روابط سیاسی و تجاری ترکان با کشورهای غربی آسیا بودند (Cf. JACKSON BONNER, p. 99). با قتل عام هیئت سفارت، خاقان، برای جنگ با هپتالیان، عزم جزم کرد و در رأس سپاهی گران به جانب ماوراءالنهر شتافت^{۱۴}. در شاهنامه، انگیزه این لشکرکشی بیان شده که باید آن را جدی گرفت به خصوص که، در منابع بیزانسی نیز، از آن یاد شده است. تئوفیلاکت، ضمن برشمردن اتهام‌هایی که ایران و روم، پیش از آغاز جنگ ۵۷۲، به یکدیگر وارد می‌کردند، به ادعای بیزانس درباره توطئه ایران اشاره دارد که، به قصد اخلاف در مراودات سیاسی رومیان و ترکان، آنان‌ها را به کشتن سفیران ترکان هنگام عبور از سرزمین آنان تحریک کرده است (Theophylact, III, 9, 7). مایکل و مری ویتبی (Whitby)، مترجمان انگلیسی اثر تئوفیلاکت، در حاشیه گزارش او، وجود خطر مشابهی را برای سفیر بیزانس به دربار ترکان به نقل از گزارش مناندر متذکر شده و افزوده‌اند خطر حمله هماهنگ رومیان و ترکان از دو جبهه شرقی و غربی به ایران کافی بود که ایرانیان را به ایجاد مزاحمت و مانع بر سر راه سفیران روم و ترک برانگیزد (Ibid, p. 86, no. 38). بدین‌قرار، روشن می‌گردد که اخلاف در مراودات سیاسی - که خود مقدمه گسترش روابط مستقیم تجاری و حتی نظامی بود - امری رایج در سیاست دولت‌های متخاصم بود.

شکست هپتالیان

فرمانروای هپتالی

در گزارش شاهنامه چند بار به نام شاه هپتالی که نگران برقراری رابطه میان ایرانیان و ترکان بود و دستور نابودی هیئت سفارت ترکان به دربار ایران را صادر کرد اشاره شده است:

(۱۳) فرستاده را سر بریدند پست ز ترکان چینی سواری نجست (۱۷۸۵)

اصطلاح ترکان چینی در این بیت بسیار جالب است و همان‌گونه که گفته شد به دولت چین شمالی و خاستگاه ترکان که به نژاد زرد تعلق دارند اشاره دارد. این تعلق هنوز در میان اویغورها (ساکنان استان پهناور سین‌کیانگ در چین) که از ترکان اصیل و قدیمی به شمار می‌روند کاملاً مشهود است.

(۱۴) چن آگاهی آمد به خاقان چین دلش گشت پردرد و سر پر ز کین (۱۷۸۶)

سپه را ز قجقارباشی برانند به چین و ختن نامداری نماند (۱۷۸۷)

«غانفر»^{۱۵}، در سطرهای بعد خواهیم دید که همو در نبرد بخارا با خاقان جنگید و از او شکست خورد. در منابع دیگر هیچ نامی از پادشاه هپتالی ذکر نشده و تنها طبری در گزارش نخست خود از این رویداد تاریخی که با گزارش شاهنامه همسویی دارد به طور ابهام‌آمیزی از «وزر» یا «ورز» به عنوان پادشاه هپتالیان نام برده که در جنگ با خاقان شکست خورد و کشته شد (طبری، ج ۲، ص ۱۰۰). این مطلب در گزارش تجارب‌الأمم نیز بازتاب دارد (مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۱) اما مسکویه به وضوح آن را از تاریخ طبری برگرفته است. شهبازی «ورز» را با لقب «وراز» یا «براز» که به شاهان نسای مرو اطلاق می‌شد مرتبط دانسته است (شهبازی-طبری، ص ۵۳۵، ش ۶۷۴). برونر نیز نمونه‌هایی از زنده بودن این لقب را به حیث عنوانی برای حکمرانان کشورهای شرقی ایران به‌ویژه مقارن حمله عرب نشان داده است. (BRUNNER, 1983, p. 228-229; Cf. BOSWORTH-TABARI, p. 152, no. 393)

نامی که در شاهنامه برای پادشاه هپتالی آمده نیز ربط جالبی با سقوط هپتالیان دارد. بیوار بر آن است که مفصل‌ترین گزارش در این باره را فردوسی در شاهنامه آورده و، در آن، نام پادشاه مغلوب هپتالی را «غانفر» نامیده است (BIVAR, 1986, p. 304). به گزارش شاهنامه، ایرانیان از شکست سنگین هپتالیان از خاقان شگفت‌زده بودند و بی‌تدبیری «غانفر» را باعث نابودی سپاه هپتالی می‌شمردند (← سطرهای پایین‌تر). غانفر در شاهنامه ظاهراً همان «کاتولف» یا «کاتولفوس» (Κάτωνλος) (MENANDER, frg. 4. 206 & 225) در گزارش مناندر است (BIVAR, 1986, p. 304. Cf. BOSWORTH-TABARI, p. 152, no. 393). این نام در شاهنامه ظاهراً محرف گشته است. فلفلدی تأیید کرده که این شخص در رویدادهای منجر به سقوط هپتالیان حضور داشته اما شاه آن قوم نبوده بلکه یکی از اشراف بلندپایه هپتالی و مشاور نزدیک شاه هپتالی بوده که متعاقباً به خدمت ایشتمی، خاقان ترک، درآمده است (→ Felföldi, pp. 191-202; Cf. Livinsky, p. 149).

نقد دیدگاه عملیات مشترک

بسیاری از پژوهشگران برآنند که خسروانوشیروان حدود سال ۵۵۷م با ترکان، که

۱۵) گوی غانفر نام سالارشان به جنگ اندرون نامبردارشان (۱۷۷۶)
چنین گفت با سرکشان غانفر که ما را بد آمد ز اختر به سر (۱۷۷۹)
بباید یکی ناختن ساختن جهان از فرستاده پرداختن (۱۷۸۲)

حکومتی نوظهور در مشرق ایران به وجود آوردند متحد شد و دو دولت متفقاً هپتالیان را سرنگون کردند و هریک قلمرو دولت هپتالی را در شمال و جنوب آمودریا به تصرف درآورد (FRYE, p. 156. Cf. BIVAR, 1986, p. 304. BIVAR, 2003, p. 199: between A.D. 558 and 561)، اما، در این تاریخ، هنوز صلح پایدار ۵۶۲م ایران و روم برقرار نشده بود و دو ابرقدرت، پس از جنگی طولانی در لازیکا، در سال ۵۵۶، مذاکرات خود را برای رسیدن به صلح آغاز کرده بودند (FRYE, p. 156). بدین قرار، بسیار بعید است که ایرانیان در پی افزایش تنش در مشرق بوده باشند تا چه رسد به اینکه جنگی تمام‌عیار را در آن ناحیه به راه اندازند. با توجه به این احوال، درستی گزارش شاهنامه درباره نگرانی‌های جدی بزرگان ایران از حمله روم مقارن عزیمت شاهنشاه به خراسان آشکارتر می‌گردد^{۱۶}. از آنجا که ایران در مشرق و مغرب گرفتار همسایگان متخاصم بود، این نگرانی کاملاً بجای می‌نماید. حمله غافلگیرانه و فرصت‌طلبانه روم به قلمرو شاهنشاهی خسروانوشیروان به هنگام شورش انوشزاد (غفوری، ص ۴۰۶-۴۰۷) نیز بجای بودن نگرانی بزرگان ایران را تأیید می‌کند.

در ردّ فرضیه عملیات مشترک ایران و روم دلایل دیگری نیز وجود دارد. در منابع متعدّد از چگونگی شرکت ایرانیان در «نبرد سختی که نزدیک بخارا روی داد» (BIVAR, 2003, p. 199) گزارشی وجود ندارد. با وجود اشاره پژوهشگران به «نیروی متحد» (Von Gabain, p. 613) یا «اقدام مشترک» (Sinor & Klyashtorny, p. 327) و از دو سو تاختن همزمان ایران و روم به قلمرو هپتالیان (طبری، ج ۲، ص ۱۰۳؛ نولدکه-طبری، ص ۱۹۷، پ ۱؛ شهبازی-طبری، ص ۵۳۵، ش ۶۷۵) چگونگی هماهنگی و عملیات مشترک دو کشور که رویدادی پیچیده به شمار می‌رود به هیچ وجه روشن نیست. اگر عملیاتی مشترک انجام گرفته باشد تنها همان محاصره مشترک بخارا، پایتخت هپتالیان، به دست لشکریان ایران و ترکان است که منطقی به نظر می‌رسد که تازه، در این باب نیز، حتی از عبور سپاه ایران از آمودریا و شرکت آن در نبرد بخارا یا محاصره آن شهر گزارشی در دست نیست. از منابع، تنها در تاریخ بلعمی گزارش بسیار کوتاهی درباره «عملیات مشترک» آمده است (بلعمی، ج ۲، ص ۶۸۶) اما از چگونگی

۱۶) اگر شاه سوی خراسان شود ازین پادشاهی هراسان شود (۱۸۸۰)
هرآنکه که بی‌شاه بینند بوم زمان تا زمان لشکر آید ز روم (۱۸۸۱)

عملیات توضیحی به دست نمی‌دهد. محاصره مشترک سپاه هپتالی در «بلخ» به دست سپاهیان ترک و ایران (همان‌جا) نیز در حالی که پایتخت هپتالیان در بخارا بود^{۱۷} مردود به نظر می‌رسد و از منابع دیگر قرینه‌ای برای تأیید آن به دست نمی‌آید. قول مشعر به عملیات مشترک سپاهیان ایران و ترکان بر ضد هپتالیان چه بسا مبتنی باشد بر قرینه ازدواج انوشیروان با دختر خاقان پیش از سقوط هپتالیان به نیت یاری گرفتن از ترکان برای سرنگونی هپتالیان. اما این استنباط موجه نیست و قصد انوشیروان جز آن نبوده که از ورود در جنگی تمام‌عیار در مشرق پیش از صلح جامع با یوستینین، امپراتور روم در ۵۶۲م پرهیز شود.

در رد ادعای وقوع عملیات مشترک ایران و روم دو دلیل و شاهد مهم دیگر وجود دارد. در منابع بیزانسی، نه تنها از همکاری و عملیات مشترک ایرانیان و ترکان سخن نرفته بلکه مناندر پروکتور از دو رویداد به فاصله چند سال خبر داده که، در ضمن آنها، سفیران ایران و دولت ترک، در مذاکره با رومیان، سرنگونی هپتالیان را صرفاً به کشور متبوع خود نسبت می‌دادند. ابتدا این «یزدگشسب»، سفیر ارشد ایران، بود که، در مذاکرات مقدماتی منتج به انعقاد پیمان صلح در چند سال بعد (۵۶۲م)، احتمالاً برای قدرت‌نمایی و گرفتن امتیاز، پیروزی‌های خسرو انوشیروان را بر ده قوم و خراج گرفتن از آنها را برمی‌شمارد و، در این تفاخر، از هپتالیان نیز نام می‌برد (MENANDER, frg. 6. 1. Cf. DiGNAS & WINTER, p. 139). مناندر «یزدگشسب» را، صاحب عنوان بلندپایه «زیخ»^{۱۸} در ایران شناسانده (MENANDER, op. cit) و آگاثیاس از او صرفاً به نام زیخ یاد کرده است & GREATREX & LIEU, p. 130 & 7-10. Cf. AGATHIAS, IV. 30. 277, no. 40). کریستینسن عنوان اخیر را نام خانوادگی دانسته و حدس زده است که «زیخ» یا «زیک» یکی از خاندان‌های برجسته هفتگانه ایران بوده است (کریستینسن، ص ۷۴، پ ۳). از سوی دیگر، به گزارش مناندر، چند سال پس از این مذاکرات، سفیر سغدی تبار ترکان

۱۷) مارکوارت بر این باور است که پایتخت هپتالیان و حتی جانشینان ترک آنها در ماوراءالنهر شهر بیکند در نزدیکی بخارا بود و بیکند این جایگاه را تا زمان پیروزی بهرام چوبین حفظ کرد اما از آن پس مرکزیت و اهمیت خود را در برابر بخارا از دست داد. (مارکوارت، ص ۱۸۴)

به نام «مانیاخ»^{۱۹} به بیزانس رسیده و از شکست هپتالیان به دست سپاهیان دولت متبوع خود خبر داده است. وی همچنین تمایل ترکان را به اتحاد سیاسی با بیزانس اعلام کرد و بر آمادگی کشورش برای حمله به قلمرو دولت ایران تأکید کرد (MENANDER, Fig. 10. 1. Cf. GREATREX & LIEU, p. 137). موضع‌گیری سیاسی ترکان با منافع اقتصادی و تجاری آنان سخت عجیب بود؛ زیرا امپراطوری روم مشتری بزرگ و مصرف‌کننده عمده ابریشم به شمار می‌رفت و ترکان و اتباع سوداگر سغدی آنان به برقراری رابطه مستقیم تجاری با بیزانس سخت علاقه‌مند بودند (SINOR & KLYASHTORNY, p. 327) اما کوشش آنها برای ایجاد پایگاه‌های تجاری در ایران با شکست مواجه شد (Ibid) و روابط ایران و ترکان رو به تیرگی نهاد. به‌واقع، ایرانیان همچون هپتالیان مانعی بر سر راه تجارت پرسود ابریشم ترکان با روم بودند. از مقایسه گزارش‌های منابع درباره اظهارات متناقض «یزدگننسب» و «مانیاخ» روشن می‌گردد که یکی از آن دو ادعای نادرست یا اغراق‌آمیز دارد. با توجه به گزارش شاهنامه و گزارش نخست طبری که منشأ ایرانی دارند و نابودی هپتالیان را به دست ترکان و نه سپاهیان ایرانی روایت کرده‌اند آشکار می‌گردد که سفیر ایران، در مذاکرات، از موفقیت‌های ایران در جبهه شرق به مبالغه دم زده و پیروزی بر هپتالیان را به کشور خود نسبت داده است. سخنان وی درباره منقاد ساختن حکومت‌های مناطق شرقی احتمالاً تا رود سند، که از آن یاد خواهیم کرد، درست بوده اما درباره پیروزی نظامی مقرون به اغراق بوده است.

منشأ گزارش نخست طبری به یکی از تحریرهای چندگانه خدای‌نامه بازمی‌گردد. هرچند این گزارش او و گزارش فردوسی در خطوط اصلی یکدیگر را تأیید می‌کنند، اما گزارش شاهنامه باید برگرفته از منبع منحصربه‌فرد دیگری باشد. در مقابل این دو گزارش که جزئیات درستی را مطرح و یکدیگر را تأیید می‌کنند، تنها گزارش کوتاه و پراشتباه دوم طبری قرار دارد که بیشتر منابع دیگر نیز از آن مایه گرفته‌اند (برای نمونه ابن بطریق، ص ۲۰۹-۲۱۰). مهم‌ترین اشتباه در گزارش دوم طبری مربوط است به پیشروی سپاه ایران تا «فرغانه» که در منابع بسیاری راه یافته است. حتی برخی از منابع بنای فرغانه را

به خسروانوشیروان نسبت داده‌اند (نولدکه-طبری، ص ۱۹۷، پ ۱). بر این اساس و با توجه به قرار داشتن فرغانه در کرانه سیحون (مرز ترکان و هپتالیان)، این گزارش‌ها هرگونه پیشروی ترکان را انکار کرده‌اند در حالی که فرض وقوع عملیات مشترک از مضمون گزارش همین منابع برگرفته شده است. بنابراین، کاملاً روشن است که تناقضی بزرگ در گزارش این منابع وجود دارد و امکان ندارد که سپاه ایران تا فرغانه پیش رفته باشد و ترکان بدون عبور از مرز در عملیاتی مشترک بر ضد هپتالیان شرکت کرده باشند.

در گزارش متفاوت دینوری در اخبار الطوال تنها به تصرف سرزمین‌هایی از قلمرو هپتالی اشاره شده و از چگونگی شکست هپتالیان سخن نرفته است. با این حال، بلافاصله پس از آن، در گزارش دینوری از برخورد ایرانیان با ترکان (نه هپتالیان) سخن به میان آمده که طی آن خسروانوشیروان پسرش هرمز را در رأس سپاهی به مقابله با ایشان فرستاد که به عقب‌نشینی ترکان انجامید (دینوری، ص ۶۸). در حالی که سقوط هپتالیان در زمان سلطنت یوستینین روی داد، پژوهشگران متقدم بر آنند که نخستین رویارویی خصومت‌بار ایران و ترکان در زمان امپراتوری یوستین دوم و به تحریک او بود.^{۲۰}

از پژوهشگران متقدم کریستینسن درباره عملیات مشترک ایران و دولت ترک در جنگ با هپتالیان سخن نگفته است؛ او بر این باور است که ابتدا جنگی میان ترکان و هپتالیان در گرفت که به تزلزل دولت هپتالی انجامید؛ سپس خسروانوشیروان آن دولت را برانداخت (کریستینسن، ص ۲۶۸). از پژوهشگران جدید، لیتوینسکی برای گزارش شاهنامه اعتبار قایل شده و به نظر می‌رسد به وقوع عملیات مشترک باور ندارد هرچند به نقد و رد آن روی نیاورد (Litvinsky, pp. 146-147). جکسون بونر نیز، با اذعان به اهمیت گزارش شاهنامه (Jackson Bonner, p. 98)، تأکید دارد که هیچ مدرک درخور توجهی درباره وقوع عملیات مشترک یا تحرک نظامی از جانب ایران در دست نیست (Ibid. p. 101). برخی از پژوهشگران جدید نیز، با همه اهمیتی که برای گزارش شاهنامه درباره تحولات جبهه شرقی قایل شده‌اند، همچنان به وقوع عملیات مشترک پایبند مانده‌اند. نگماتف، هرچند

(۲۰) نولدکه این لشکرکشی خاقان را در سال‌های ۵۶۹ و ۵۷۰ م. نوشته است. (Cf. Frye, p. 156)

این نکته در گزارش فردوسی را تأیید کرده که یکی از مهم‌ترین مراحل جنگی منتهی به سقوط هپتالیان و پادشاهی غاتفر تصرف چاچ و حوضه رود پَرک (چیرچیک) به دست ترکان بود (در این باره ← سطرهای پایین)، بی‌اشاره به اینکه در شاهنامه نقشی برای خسروانوشیروان در سقوط غاتفر گزارش نشده، از حمله کسری و خاقان به غاتفر سخن گفته است (NEQMATOV, p. 279).

شرح جنگ

با توجه به مطالب پیشگفته، جنگ با هپتالیان را باید تنها ترکان آغاز کرده باشند. در آن زمان، فرمانروای ترکان سنجیو نام داشت (BIVAR, 1986, p. 304) که در منابع بیزانسی از او با نام سیلزیبولوس^{۲۱} (FRYE, p. 156 & BIVAR, 2003, p. 199) یاد شده است. همو، که گریز پرنده‌وار و ماهی‌وار آوارها (گروهی از قبایل چادرنشین شمال قفقاز تا حوزه دانوب و جنوب اروپا با منشأ نژادی نامشخص) از پیش دشمن را به ریشخند می‌گرفت (MENANDER, Fig.10. Cf. Baldwin, p. 120). نوئل^{۲۲} که نام او را «سنجیو» نوشته است (نولدکه-طبری، ص ۱۸۸-۱۸۹، پ ۲) اما شهبازی «سیجیو»^{۲۳} را درست می‌شناسد که نام اصلیش «ایشتمی»^{۲۴} بود و، در اسناد چینی، نامش به صورت «چه-تیه-می»^{۲۵} بازتاب یافته است (شهبازی-طبری، ص ۵۳۴، ش ۶۷۲). درباره نظر مارکوآرت، که «سیجیو» و «ایشتمی» را تسمیه یک تن دانسته، باسورث تردید کرده و افزوده است که، به‌ویژه از لحاظ زبانشناختی، به سختی می‌توان این نظر را پذیرفت (BOSWORTH-TABARI, pp. 153-154, no. 394). شهبازی نظر باسورث را رد کرده است (همان‌جا). در منابع اوایل عصر اسلامی، نام خاقان به صورت «سنجیو» بازتاب یافته (طبری، ج ۲، ص ۱۰۰) که به نظر می‌رسد مبتنی بر گزارش نخست طبری باشد و به دیگر متون راه یافته است (برای نمونه ← مسکویه ج ۱، ص ۱۸۱؛ دینوری، ص ۶۸). این نام به صورت «سنجه» در شاهنامه آمده (شهبازی-طبری، ص ۵۴۹، ش ۷۲۲) هرچند نه خود خاقان بلکه به سردار سپاه خاقان نسبت داده شده است^{۲۶}. در اظهار نظری که به تأیید این پاره از گزارش شاهنامه

21) Silziboulos

22) Sinjabu

23) Sijabu

24) Istāmi (Cf. Theophylact, VII. 7. 9: Stembischagan)

25) Che-tie-mi

۲۶) سپهدار خاقان چین سنجه بود همی باسماں برزد از آب دود (۱۷۹۰)

می‌انجامد، باسورث، به دنبال ردّ نظر مارکوآرت، بیشتر احتمال داده است که سنجبو یا سیلزیبول و پسرش، تورخاٹ ۲۷، در گزارش میناندر، حکمرانان جزء ترک در جنوب ماوراءالنهر و تابع امپراتوری وسیع تر ترکان بوده باشند (Ibid). ناگفته نماند که منشی زاده تصحیح دیگری از این بیت شاهنامه پیشنهاد کرده است، با این فرض که «بو» در فعل «بود» در پایان مصرع نخست در اصل جزء آخر «سنجبو» بوده که به اشتباه کاتبان از آن جدا شده و فعل «بود» را پدید آورده است^{۲۸} (Monchi-Zadeh, p. 223). به هر حال، نسخه بدل‌هایی که خالقی مطلق در ضبط این بیت آورده است (به جز «س ۲» که وجود «آبرو» به حیث کلمه قافیه را در پایان مصرع دوم تاحدی محتمل می‌سازد) تصحیح پیشنهادی منشی زاده را تأیید نمی‌کنند.

گزارش شاهنامه یگانه گزارشی است که مسیر سپاه خاقان را تا بخارا برشمرده است. در پی قتل عام هیئت سفارت به دست هپتالیان، خاقان از پایتخت خود، «قجقاریاشی»، با سپاهی گران حرکت کرد^{۲۹} و تا «گلزریون» پیش آمد^{۳۰}. فردوسی، در بیتی دیگر، از «چاچ» و «آب گلزریون» نام برده است^{۳۱}. «قجقار» یا «قجقاریاشی» نیز در جاهای دیگری از شاهنامه دیده می‌شود^{۳۲}. این شهر از مراکز ترکان بوده و مانند بلاساغون مکان آن نامعلوم مانده است (← لسترنج، ص ۵۱۹). ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی آن را در ردیف بلاد ترک – اوش، بلاساغون، ایسی‌گول، پرسخان و ات‌باشی – آورده است (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۵، ص ۵۷۸). بُنداری این پاره را طوری ترجمه کرده که گویی پایتخت خاقان گلزریون بوده است^{۳۳} (بُنداری، ۱۹۳۲، ص ۱۴۱)، در حالی که مراد از «گلزریون» همان «سیردریا» ست که به آن رود چاچ نیز می‌گفتند و میان مردم آن ناحیه به گلزریون شهرت داشت و اعراب آن را سیحون می‌نامیدند (لسترنج، ص ۵۰۶-۵۰۷). عبور سپاه خاقان از «رود بَرک» وقوع جنگ را قطعی

27) Turkhath

- ۲۸) سپهدار خاقان چین سنجبو همی به آسمان [بخوانید: باسمان] پر زد از آبرو
۲۹) سپه را ز قجقاریاشی براند به چین و ختن نامداری نماند (۱۷۸۷)
۳۰) برفتند یکسر به گل‌زریون همه سر پر از خشم و دل پر ز خون (۱۷۸۹)
۳۱) ز جوش سواران به چاچ اندرون چو خون شد به رنگ آب گل‌زریون (۱۷۹۱)
۳۲) چنین تا به قجقاریاشی براند فرود آمد آنجا و چندی بماند (داستان سیاوخش: ۱۲۲۰)
به گسستم نوذر سپرد آن زمین ز قجقار تا پیش دریای چین (جنگ بزرگ کیخسرو: ۲۱۳۰)
۳۳) «و کان مستقر سربیره بمدینه کل‌زریون».

کرد^{۳۴}. نام اصلی این رود «پَرک» و از شاخه‌های سیردریا (سیحون) بود. لسترنج نام آن را «تَرک» آورده و نوشته است که در ناحیه چاچ، پیش از آن که سیحون به روستاهای اسپبج‌ب برسد، دو رود «ایلاق» و «تَرک» به آن پیوندند (لسترنج، ص ۵۰۷-۵۱۳). بارتولد، در این باره، نوشته است که، در شمال فرغانه، نواحی چاچ و ایلاق در شمال شرقی اسروشنه، در جانب راست سیردریا قرار داشت. و، به لحاظ جغرافیایی، واحد یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دادند، «ایلاق» به دره رود «آنگرن» (در اصل: «آهنگران») و «چاچ» به دره رود «پَرک» (Parak) اطلاق می‌شد. (بارتولد، ج ۱، ص ۳۷۹ و ۳۶۷؛ Cf. Monchi-zadeh, p. 224 & 226)

در حالی که سپاه خاقان از ناحیه چاچ به ماوراءالنهر نفوذ می‌کرد، غاتفر، از مناطق اطراف، سپاه گرد^{۳۵} کرد و محل تجمع سپاه هپتالی را «بخارا» قرار داد^{۳۶}. لیتوینسکی، بر اساس این پاره از گزارش شاهنامه، شهرهایی را که به هواداری از هپتالیان در جنگ شرکت کردند و غاتفر برای جنگ با خاقان از آنها نیرو و سلاح گرفت بر شمرده و محل تجمع سپاه هپتالی و وقوع نبرد را ناحیه بخارا دانسته است (Livinsky & Zamir Safi, pp. 146-147. Jackson Bonner, pp. 93-94 & 97-100) بیوار نیز محل وقوع این نبرد سرنوشت‌ساز را نزدیک بخارا نوشته است (Bivar, 2003, p. 199). در منابع، نشانه‌ای از عبور سپاه ایران از آمودریا و حتی از حضور آن در منطقه و شرکت در عملیات مشترک با ترکان - که شاید یگانه صورت منطقی آن می‌توانست محاصره مشترک بخارا باشد - به چشم نمی‌خورد. در ادامه، شاهنامه از نبرد سخت و پرتلفاتی در رویارویی ترکان و هپتالیان گزارش می‌کند که یک هفته دوام داشت^{۳۷}. در این حال، ساکنان منطقه نگران پایان کار و سرنوشت خود بودند^{۳۸}. سرانجام، در هشتمین روز نبرد، سپاه هپتالی درهم

-
- (۳۴) چو بگذشت خاقان به رود پَرک تو گفتی همی تیغ بارد فلک (۱۷۹۷)
 (۳۵) ز بلخ و ز شینگان و آموی و زَم سلیح و سپه خواست و گنج درم (۱۷۹۴)
 ز ختلان و از ترویز و ویسه‌گرد ز هر سو سپاه اندر آورد گرد (۱۷۹۵)
 (۳۶) بخارا پر از گرد و کویال بود که لشکرگه شاه هیتال بود (۱۸۰۰)
 (۳۷) یکی هفته آن لشکر جنگجویی به روی اندر آورده بودند روی (۱۸۰۸)
 (۳۸) کشانی و سغدی شدند انجمن پر از آب رخ کودک و مرد و زن (۱۸۰۶)
 که تا چون بود کار آن رزمگاه کرا برده‌دگردش هور و ماه (۱۸۰۷)

شکست^{۳۹} (Cf. Livinsky, p. 147). شاهنامه یک بار دیگر گزارش کوتاهی از این نبرد به دست داده است و آن به هنگامی است که اخبار مرزهای شرقی به پایتخت ایران، تیسفون، رسید و خسروانوشیروان بزرگان را فراخواند و مفاد گزارشی را که به او رسیده بود به اطلاع آنان رساند. در اینجا نیز مدّت نبرد یک هفته با تلفات سنگین سپاه هیتالی ذکر و گفته شده است که دو بهره^{۴۰} از آن سپاه کشته یا زخمی شده بودند^{۴۱}. شاهنشاه از شکست سنگین هیتالیان از خاقان شگفت‌زده شد و بی‌تدبیری غاتفر را باعث آن باز شناخت^{۴۲}. در حالی که منابع از کشته شدن شاه هیتالی در نبرد و پایان کار هیتالیان خبر داده‌اند^{۴۳} (برای نمونه ← طبری، ج ۲، ص ۱۰۰)، در گزارش تفصیلی شاهنامه از جان به در بردن شاه هیتالی و سپس خلع او و همچنین از درخواست کمک جانشینش از خسروانوشیروان سخن رفته است. گزارش هر منبعی که حاوی چنین جزئیات ارزشمندی باشد، شایسته است جدّی‌تر از منابعی گرفته شود که صرفاً از مرگ پادشاه و پایان عمر دولت هیتالیان سخن گفته‌اند. به احتمال قوی، اضمحلال هیتالیان دفعی نبوده و در چند مرحله صورت گرفته است. لیتوینسکی نیز بر آن است که حکومت فغانیش، پس از فرار دربار هیتالی از بخارا به جنوب، در ناحیه‌ای در شمال افغانستان تشکیل شد. (Livinsky, p. 147)

درخواست تحت‌الحمایگی

به گزارش شاهنامه، غاتفر هرچند در جنگ شکست خورد کشته نشد. در این زمان پایتخت هیتالیان بخارا یا چه‌بسا بیکند در نزدیکی بخارا بود. باز به گزارش شاهنامه، هیتالیان، پس

۳۹) به هشتم سوی غاتفر گشت گرد سیه شد جهان چو شب لاژورد (۱۸۱۲)
شکست اندر آمد به هیتالیان شکستی که بستنش تا سالیان (۱۸۱۳)
۴۰) به احتمال قوی، مراد از «دو بهره» در بیت «به فرجام هیتال برگشته شد دو بهره مگر خسته و کشته شد» دو قسمت از سه قسمت است. (بسنجید با بُنداری، ۱۳۸۰، ص ۴۸۸)
۴۱) یکی هفته هیتال باترک و چین ز اسپان نبرداشتند ایچ زین (۱۸۴۹)
به فرجام هیتال برگشته شد دو بهره مگر خسته و کشته شد (۱۸۵۰)
۴۲) بدان نامداری که هیتال بود جهانی پر از گرز و گوپال بود (۱۸۵۱)
شگفتست کامد برایشان شکست سپهبد میاد ایچ با رای پست (۱۸۵۲)
اگر غاتفر داشتی نام و رای نبردی سپهر آن سپه را ز جای (۱۸۵۳)
۴۳) بُنداری نیز، به خلاف امانت‌داری و احتمالاً در اقتباسی از طبری، چنین نوشته است. (بُنداری، ۱۹۳۲، ص ۱۴۱)

از آن شکست سهمگین، دریافتند که دیگر تاب هم‌وردی با خاقان را ندارند و باید از ایران درخواست کمک کنند. از این رو غاتفر را تهدید کردند که، اگر دست از جنگ نکشد و با پذیرش سروری شاه ایران از او یاری نخواهد، برکنارش خواهند کرد و به جایش یکی از نوادگان خوشنواز را بر تخت شاهی خواهند نشاند^{۴۴}. به نظر می‌رسد که غاتفر به این درخواست تن نداده باشد زیرا سرانجام بزرگان هپتالی او را خلع کردند و خاقان نیز، که از برکناری او خشنود شده بود، جانشینش، فغانیش، را به رسمیت شناخت^{۴۵}. شاهنامه از فغانیش، جانشین غاتفر، نام برده و افزوده که وی از ایران درخواست تحت‌الحمایگی کرد. بیوار، با همه اهمیت که برای گزارش شاهنامه قائل شده، از نام جانشین غاتفر در این گزارش سخن نگفته است در حالی که خود او می‌گوید قلمرو هپتالیان در شمال سقوط کرد اما آنان، در مناطق جنوبی‌تر، افغانستان امروزی، حکومت خود را تا پس از حمله اعراب حفظ کرده بودند (Bivar, 2003, p. 199). آنچه مسلم است حکومت فغانیش نه در قلمرو از دست رفته ماوراءالنهر بلکه شاید در چغانیان یا در شمال افغانستان امروزی و بلخ برقرار شده باشد، اما از حدود آن و اینکه، به قول بیوار، متشکل از چند امارت هپتالی بود که تا کشمیر و شمال غربی هند را در اختیار داشتند (Ibid) یا اینکه خود یکی از این امارات بوده باشد اطلاع دقیقی در دست نیست. فرای بر آن است که، در این زمان، هیچ قدرت متمرکزی وجود نداشت که شاهزادگان هپتالی را متحد نگه دارد (Frye, p. 156). به نظر می‌رسد که حکومت فغانیش خود یکی از این امارات و شاید مهم‌ترین آنها بوده باشد. اشاره منابع دیگر به بازپس‌گیری مناطقی

- نداریم ما تاب خاقان چین گذر کرد باید به ایران زمین (۱۸۲۶)
- گر ایدونک فرمان برد غاتفر ببندد به فرمان کسری کمر (۱۸۲۷)
- سپارد بدو شهر هیتال را فرامش کند گرز و گوپال را (۱۸۲۸)
- وگر نه خود از تخمه خوشنواز گزینیم جنگ‌آوری سرفراز (۱۸۲۹)
- که او شاد باشد به نوشین روان بدو دولت پیرگردد جوان (۱۸۳۰)
- نهاده‌ست بر قیصران باژ و ساو ندارند با او کسی زور و تاو (۱۸۳۳)
- ز هیتالیان کودک و مرد و زن برین یک سخن بر شدند انجمن (۱۸۳۴)
- چغانی‌گوی بود فرخ‌نژاد جوان و جهانجوی و با بخش و داد (۱۸۳۵)
- خردمند و نامش فغانیش بود که باگنج و بالشکر خویش بود (۱۸۳۶)
- بزرگان هیتال و خاقان چین به شاهی برو خواندند آفرین (۱۸۳۷)

از افغانستان امروزی به دست خسروانوشیروان با گزارش شاهنامه درباره درخواست تحت‌الحمایگی فغانیش و دیگر حکمرانان منطقه که در مجموعی برای تصمیم‌گیری در این باره گرد آمده بودند نه تنها هماهنگ بلکه مؤید آن است. در این باب، شایسته است متذکر شویم گزارش شاهنامه آشکارا دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر از دیگر گزارش‌های اوایل عصر اسلامی به نظر می‌رسد و حاوی جزئیات به مراتب مهم‌تری است. حتی گسترش مرزهای ایران در زمان خسروانوشیروان تا هندوستان، که بسیاری از جمله فرای درستی آن را نامعلوم و تا حدودی بعید دانسته‌اند (Ibid)، در قالب این تحت‌الحمایگی موجه و پذیرفتنی است. بیوار از امارات مذکور با عنوان «هون‌های هندی»^{۴۶} یاد کرده و، هرچند ارتباط آنان را با هپتالیان روشن نشمرد (Bivar, 1983, p. 214)، در ناحیه کابل نام یک پادشاه را ذکر کرده که قرائت آن روی سکه‌هایش به خط پهلوی «نپکی» یا «نیچکی»^{۴۷} است و احتمالاً هپتالی و معاصر خسروانوشیروان بوده است (Ibid, p. 215). بدین قرار، به هیچ وجه بعید نیست که، پس از سقوط قدرتمندترین پادشاهی هون در منطقه و درآمدن بقایای آن در کنف حمایت شاهنشاهی ایران، دیگر امارات منطقه نیز، یکی پس از دیگری، به این سرنوشت متمایل یا ناگزیر شده باشند. به نظر می‌رسد وضع مشابهی در قلمرو هپتالیان که به تصرف ترکان درآمد بود روی داده باشد و ترکان نیز در آن مناطق حکومت هپتالی تحت‌الحمایه خود بر سر کار آورده باشند. (Cf. Von Gabain, p. 614)

به گزارش بسیار مهم شاهنامه، فغانیش اهل چغانیان یا حکمران چغانیان بود^{۴۸} که نسب به خوشنواز (اخشنوار) (BRUNNER, 1985, p. 729-730) می‌رساند^{۴۹}. احتمالاً اخشنوار، بر اثر پیروزی بر ایرانیان در زمان پادشاهی پیروز، پرافتخارترین شاه هپتالی به شمار می‌رفت (در این باره ← زرین کوب، ص ۵۳۰). هنگامی که خسروانوشیروان بزرگان را فراخواند و آنان را از اخبار سرزمین‌های شرقی که به او رسیده بود آگاه ساخت، از زبان شاهنشاه به جانشینی شخصی اشاره شده است که نسب او به بهرام گور نیز می‌رسید^{۵۰}. از آنجا که

46) Indian Huns

47) *npky MLK* or *nyčky MLK*

۴۸) چغانی گوی بود فرخ‌نژاد جوان و جهانجوی و بابخش و داد (۱۸۳۵)

۴۹) وگرنه خود از تخمه خوشنواز گزینیم جنگ‌آوری سرفراز (۱۸۲۹)

۵۰) چو شد مرز هپتالیان پر ز شور بچستند از تخم بهرام گور (۱۸۵۴)

بزرگان هپتالی قصد درخواست کمک از ایران را داشتند، چنین می‌نماید که ناگزیر از انتخاب سیاسی هوشمندانه‌ای بودند. از این رو، کسی را برگزیدند که، از سویی، با خاندان پادشاهی هپتالی و، از سوی دیگر، با خاندان ساسانی پیوند داشت. لیتوینسکی، با اشاره به غاتفر در گزارش فردوسی، دربارهٔ مسئلهٔ جانشینی در پادشاهی هپتالی این نکته را متذکر شده است که، به گزارش منبعی چینی، جانشینی در میان هپتالیان نه بر اساس وراثت بلکه، بر اساس توانایی و شایستگی و احتمالاً به رأی نخبگان هپتالی، به توانمندترین خویشاوند مذكر تفویض می‌شد (Litvinsky, p. 149). روشن است که این مطلب قرینهٔ مهمی برای تأیید خلع غاتفر و انتخاب هوشمندانهٔ جانشین او، فغانیش، در گزارش شاهنامه است.

اهمیت چغانیان (خاستگاه فغانیش) در گزارش‌های کوتاه دینوری و نهایتاً العرب از این جنگ نیز بازتاب یافته است. نهایتاً العرب، در اشاره‌ای بسیار کوتاه به اوضاع جبههٔ شرقی در زمان انوشیروان، صغانیان (معرب چغانیان) را در کنار تُخارستان و کابلستان آورده و بازپس‌گیری این مناطق را از هپتالیان متذکر شده است (نهایتاً العرب، ص ۳۰۳). دینوری زابلستان را نیز به آن سه ناحیه افزوده است (دینوری، ص ۶۸). هر چند تداوم طولانی حکومت فغانیش در محلّ تردید است^{۵۱}، اهمیت ناحیهٔ چغانیان در این دوران مسلم است چنانکه، پیش از ورود اعراب به این نواحی، به فرمانروای چغانیان «چغان‌خدا» می‌گفتند (کرم همدانی، ص ۳۵۱). لیتوینسکی، با قبول ارزش ذکر نام فغانیش در گزارش شاهنامه و با اشاره به ضعف قدرت مرکزی در دولت هپتالی و وجود سلسله‌های محلی در قلمرو آن، به ارائهٔ شواهدی از سگه‌های چغانی-هپتالی و کتیبه‌های بررسی شده پرداخته و نام چند تن دیگر از حکمرانان چغانی را بر شمرده است (Litvinsky, pp. 149-150). پس از سقوط ساسانیان، چغان‌خدایان در تشکیل اتحادیه‌هایی با دیگر فرمانروایان منطقه بر ضد مهاجمان عرب نقش فعالی داشتند. (همان‌جا)

→ نوآیین یکی شاه بنشانند به شاهی پرو آفرین خواندند (۱۸۵۵)
 (۵۱) در شاهنامه از زبان بزرگان خراسان اشاره‌ای وجود دارد دال بر نارضایتی از حکومت هپتالیان و فغانیش:
 به هنگام پیروز چون خوشنواز جهان کرد پردرد و گرم و گداز (۲۳۱۲)
 مه‌بادا فغانیش فرزند اوی مه خویشان مه تخت و مه اورند اوی (۲۳۱۳)

گذشته از اهمیت ناحیه چغانیان، درباره اشاره شاهنامه به نسب ساسانی فغانیش از طریق بهرام گور، شواهد و قرائنی از نفوذ چشمگیر بهرام گور در قلمرو هپتالیان در دست است که بر اثر پیروزی بزرگ او در جنگ با آنان پدید آمده بود که، با انعقاد پیمان صلحی، مسلماً با امتیازات بسیاری به سود ایران قرین گشت. سکه‌های بهرام گور الگوی اصلی سکه‌های موسوم به «بخارخدا» (Bukhārkhudāt) بود که در سکه‌زنی ماوراءالنهر به صورت درهم‌های غطریفی^{۵۲} تا سده یازدهم میلادی ادامه داشتند (ZĒIMAL. p. 258). به گزارش منابع گوناگون، نرسی، برادر بهرام گور، مدت‌ها فرمانروای خراسان بود (برای نمونه طبری، ج ۲، ص ۷۷). همچنین، به قرینه اشاره بندهای دهم و یازدهم متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر، هر دو برادر در خراسان شهرهایی بنا کردند (MARKWART, pp. 43-44). با توجه به مطالب بالا، گزارش شاهنامه درباره تبار جانشین غاتفر مهم است و احتمال دارد که این انتساب از وصلت سیاسی بهرام گور یا فرزندانش با شاخه‌ای از خاندان پادشاهی هپتالی سرچشمه گرفته باشد.

رویارویی خسروانشیروان با خاقان

بر اثر بالاگرفتن تنش در مرزهای شرقی و تجمع نیروی عظیم دولتی نوظهور در آن خطه که به تازگی بر دشمنی سرسخت غالب آمده و از روحیه‌ای بس قوی برخوردار بود، خسروانشیروان بزرگان کشور را فراخواند و نظر آنان را درباره رویدادهای جبهه شرقی و واکنشی که در قبال آن باید اختیار کرد جویا شد^{۵۳}. اظهار نظر بزرگان نشان می‌دهد که آنان مخالف پاسخ مثبت به درخواست کمک هپتالیان بودند که دورو و منافقشان می‌شمردند و بر آن بودند هر بلایی بر سرشان بیاید حقشان است^{۵۴}. بزرگان همچنین با

۵۲) در این باره عقیلی، ص ۵۰۳۷-۵۰۳۹.

۵۳) نشست خاقان بدان روی چاچ سرافراز بالشگر و گنج و تاج (۱۸۵۶)

ز پیروزی لشکر غاتفر همی برفرازد به خورشید سر (۱۸۵۸)

چه بینید یکسر کنون اندرین چه سازیم با ترک و خاقان چین (۱۸۶۲)

۵۴) بزرگان داننده برخاستند همه پاسخش را بیاراستند (۱۸۶۳)

همه مرز هیتال آهرمنند دورویند و این مرز را دشمنند (۱۸۶۵)

تمایل شاه به عزیمت به خراسان مخالفت کردند و خطر حمله غافلگیرانه روم را از جبهه غربی متذکر شدند^{۵۵}. اما خسرو انوشیروان مطمئن بود که ایران در این موقع حساس باید در خراسان حضوری قدرتمند داشته باشد^{۵۶}. بنابراین، به رغم مخالفت بزرگان و خطر حمله روم تصمیم گرفت شخصاً در رأس سپاهی گران روانه خراسان شود. شاهنشاه، پیش از سفر، دو نامه یکی به خاقان و دیگری به فغانیش نوشت^{۵۷}. به احتمال قوی، سخن از آفرین فغانیش را در مصرع دوم بیت ۱۹۱۱ باید جدا از نامه نوشتن به خاقان چین شمرد، نه اینکه در نامه ارسالی به خاقان دشمنش، فغانیش، ستایش شده باشد. این پاسخی سنجیده به درخواست کمک هپتالیان نیز بود و انوشیروان بی آنکه وعده کمک نظامی به او بدهد، با ارسال دو نامه خواسته است موازنه سیاسی را در قبال ترکان و هپتالیان حفظ کند. پیداست که یک نامه، نمی‌توانست دو مخاطب داشته باشد.

به گزارش شاهنامه، سپاه بزرگ ایران در گرگان فرود آمد و شاه، از آن نقطه، اوضاع خراسان را زیر نظر گرفت^{۵۸}. به جز گزارش نخست طبری، منابع دیگر به اغراق از پیشروی سپاه ایران تا فرغانه سخن گفته‌اند (برای نمونه ابن قتیبه، ص ۶۶۴). باسورث در این باره که حدود قلمرو ساسانیان به فرغانه رسیده باشد تردید کرده است (Bosworth-Tabari, p. 160, no. 404). به هر حال این درست نمی‌آید چون ناحیه فرغانه و چاچ در ماوراءالنهر و کرانه سیحون (سیر دریا) جای دارند. بدین قرار، سپاه خاقان می‌بایست مجبور به بازگشت به آن سوی سیحون شده باشد و هیچ سهمی از قلمرو هپتالیان در ماوراءالنهر را برای خود حفظ نکرده باشد، اما می‌دانیم که سپاه خاقان، ضمن عبور از سیحون، چاچ و فرغانه را تصرف کرد و ادامه حرکتش به سوی بخارا به نبرد بزرگ با

-
- بریشان سزد هرچ آید ز بد
همه از شاه گفتار نیکو سزد (۱۸۶۶)
- ز هیتال و از لشکر غاتفر
مکن یاد و تیمار ایشان مخور (۱۸۷۴)
- (۵۵) اگر شاه سوی خراسان شود
ازین، پادشاهی هراسان شود (۱۸۸۰)
- هرآنکه که بی‌شاه بیند بوم
زمان تا زمان لشکر آید ز روم (۱۸۸۱)
- (۵۶) به سوی خراسان کشم لشکری
بخواهم سپاهی ز هر کشوری (۱۸۹۳)
- نه هیتال مانم نه خاقان چین
که بر بوم ایران کنند آفرین (۱۸۹۵)
- (۵۷) بفرمود نامه به خاقان چین
فغانیش را هم بکرد آفرین (۱۹۱۱)
- (۵۸) یکی لشکری سوی گرگان کشید
که گشت آفتاب از جهان ناپدید (۱۹۱۴)

هپتالیان انجامید. در مقابل، گزارش روشنی از عبور سپاه ایران از جیحون (آمودریا) و ورود به ماوراءالنهر و پیشروی به سوی بخارا در دست نیست تا چه رسد به اینکه آن سپاه خود را به فرغانه و کرانه سیحون رسانده باشد که توان گفت مستلزم تصرف کل سرزمین‌های ماوراءالنهر بود. نولدکه نیز این مطلب را منتفی دانسته و تأکید کرده است که، در آن زمان، ماوراءالنهر در قلمرو ساسانیان قرار نداشت (نولدکه-طبری، ص ۱۸۹، پ ۱). کریستینسن نیز بر آن است که جیحون مرز ترکان و ایرانیان قرار داده شد (کریستینسن، ص ۲۶۸). جکسون بونر از عبور یگان‌هایی از سپاه خاقان از جیحون و درآمدن آنها به خراسان و تهدید گرگان سخن گفته است (JAKSON BONNER, p. 89). عبور پیشاهنگان سپاه خاقان از جیحون محتمل است اما به نظر نمی‌رسد که ترکان مرو را تصرف کرده باشند تا چه رسد به آنکه گرگان در معرض تهدیدشان قرار گرفته باشد. از گزارش نخست طبری و گزارش مسکویه نیز می‌توان درستی گزارش شاهنامه را درباره استقرار سپاه ایران در گرگان استنباط کرد چون، در این گزارش‌ها، به استحکامات آن ناحیه دلیل انصراف خاقان از پیشروی به سوی ایران زمین اشاره شده است (طبری، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲)^{۵۹}، و همین خط دفاعی می‌بایست دلیل اصلی توقف سپاه ایران در آن ناحیه بوده باشد نه پیشروی خاقان و تهدید گرگان. ضمناً پیشروی سپاه ایران به سوی ماوراءالنهر باعث افزایش تنش می‌شد و انوشیروان در آن زمان مایل به درگیری در جنگ نبود.

به گزارش شاهنامه، خاقان قصد داشت پیروزی‌های خود را با تجاوز به ایران زمین پی‌گیرد.^{۶۰} در نتیجه، دو کشور تا مرز رویارویی جنگی پیش رفتند. گزارش نخست طبری تأیید می‌کند که خاقان سرمست از پیروزی بر هپتالیان از انوشیروان باج خواست (طبری، ج ۲، ص ۱۰۱). گزارش شاهنامه، که به لحاظ جغرافیای جنگ نیز بهترین گزارش سقوط هپتالیان است در بیت ۱۹۱۶ به موقعیت سپاه خاقان اشاره دارد که از چاچ پیشتر آمده

۵۹) به نظر می‌رسد مسکویه آن را از طبری اخذ کرده باشد. به هر حال نقل آن موضع تأییدآمیز مسکویه را نسبت به این گزارش نمایان می‌سازد در حالی که بسیاری از مورخان دیگر آن را به کلی نادیده گرفته‌اند.

۶۰) همی گفت خاقان: سپاه مرا زمین برنتابد، نه گاه مرا (۱۹۱۸)

از ایدر سپه سوی ایران کشیم وز ایران به دشت دلبران کشیم (۱۹۱۹)

بود^{۶۱}. بنابراین، هنگامی که انوشیروان به گرگان رسید و در آنجا اردو زد، سپاه خاقان به سغد رسیده بود، و احتمالاً خود را برای عبور از جیحون و ورود به خراسان آماده می‌کرد. اما خاقان، با شنیدن خبر ورود سپاه ایران به خراسان، بر آن شد که پیشروی سپاه خود را متوقف سازد و با سران لشکر و وزیرانش به مشورت نشست^{۶۲}. او سرانجام هیئتی ده نفری از سفیران خود را حامل نامه و هدایا به گرگان گسیل کرد^{۶۳}. وی، در آن نامه، با اشاره به شکوه و قدرت پادشاهی خود، نیرنگ هپتالیان و غارت و کشتار فرستادگانش به ایران را به دست آنان علت درگرفتن جنگ بیان کرد و نیت خود را برای دوستی با شاهنشاه ایران یادآور شد^{۶۴}. در پاسخ انوشیروان به خاقان نیز هپتالیان سرزنش شده‌اند^{۶۵} و شاهنشاه در این نامه، از دوستی دو کشور و ترک منازعه استقبال کرده است^{۶۶}.

فرایند صلح: مذاکره و توافق

در شاهنامه، وجه گرایش خاقان به صلح و انصراف قطعی او از جنگ با ایرانیان، آمادگی رزمی بالای سپاه ایران شناخته شده است. خسرو انوشیروان، به قصد نشان دادن این آمادگی^{۶۷}، نمایش شکوهمندی سازمان داد که، در آن، سپاه ساسانی با همه شکوهش

-
- ۶۱) به سغد اندرون بود خاقان که شاه به گرگان همی رای زد با سپاه (۱۹۱۶)
- ۶۲) چنین تا بیامد ز شاه آگهی کز ایران بجنید با فرهی (۱۹۲۳)
- بیچید خاقان چو آگاه شد به رزم اندرون راه کوتاه شد (۱۹۲۵)
- به اندیشه بنشست پا رایزن بزرگان لشکر شدند انجمن (۱۹۲۶)
- ۶۳) ز لشکر سخنگوی ده برگزید که داند سخن گفت و داند شنید (۱۹۴۷)
- برفتند هر ده بر شهریار ابا نامه و هدیه و با نثار (۱۹۵۲)
- ۶۴) وزان هدیه کز پیش نزدیک شاه فرستاد و هیتال بستند ز راه (۱۹۶۱)
- بدان کینه رفتن من از شهر چاچ که بستانم از غاتفرگنج و تاج (۱۹۶۲)
- ۶۵) نخست آنکه گفتم ز هیتالیان کزان گونه بستند بد را میان (۲۰۱۲)
- به بیداد بر خیره خون ریختند به دام نهاده خود آویختند (۲۰۱۳)
- ۶۶) سدیگر کجا دوستی خواستی به پیوند ما دل بیاراستی (۲۰۲۳)
- همی بزم جویی، مرا نیست رزم نه خرد کسی رزم هرگز به بزم (۲۰۲۴)
- ۶۷) بودند یک ماه نزدیک شاه به ایوان بزم و به نخچیرگاه (۱۹۷۰)

از برابر سران لشکر و سفیران خاقان رژه رفت^{۶۸} همچنین رزمایشی در دشت گرگان ترتیب داد تا سفیران هرچه بیشتر بشکوهند^{۶۹}. سفیران خاقان در لشکرگاه ایرانیان در گرگان، با مشاهده رژه و رزمایش سپاه ایران، سخت تحت تأثیر قرار گرفتند^{۷۰} و در بازگشت، خاقان را از آن شکوه و اوج آمادگی رزمی آگاه کردند و فکر جنگ با آن سپاه سهمگین را نادرست شمردند^{۷۱}. این، تا حدودی، با آنچه طبری و مسکویه در باب وجه ترک مخاصمه نوشته‌اند سازگار است و هم مکمل آن است؛ به روایت آنان، خاقان، چون از استواری خطوط دفاعی ایرانیان آگاه شد، از حمله منصرف گشت (طبری، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲)^{۷۲}. بیشتر منابع اوایل عصر اسلامی به احداث استحکامات نظامی به‌ویژه دیوار دفاعی مشهور گرگان اشاره کرده‌اند. از جمله زین‌الأخبار، در اشاره جالبی، یادآور شده است که پایه‌گذار این طرح دفاعی یزدگرد یکم، پدر بهرام گور، بود اما کار او ناتمام ماند تا آنکه خسروانوشیروان آن را احیا و تمام کرد (گردیزی، ص ۸۴). در سال‌های اخیر، کاوش‌های باستان‌شناسی هیئتی ایرانی، بقایای سازه اشکانی را یافته و صحت این فرض را قوت بخشیده است که طرح‌ریزی دیوار دفاعی گرگان به دوره اشکانیان و زمان شاهنشاه مقتدر اشکانی، مهرداد دوم، بازمی‌گردد. (Kiani, pp. 148-151) →

- ۶۸) یکی بارگه ساخت روزی به دشت زگرد سواران هوا تیره گشت (۱۹۷۱)
 همه مرزبانان به زرین‌کمر بلوچی و گیلی به زرین‌سپر (۱۹۷۲)
 سراسر بدان بارگاه آمدند پرستنده نزدیک شاه آمدند (۱۹۷۳)
 چو سیصد ز بالای زرین‌ستام ببرند و شمشیر زرین‌نیام (۱۹۷۴)
 درخشیدن تیغ و زوپین و خشت توگفتی که زر اندر آهن سرشت (۱۹۷۵)
 ۶۹) به دشت اندر آوردگه ساختند سواران جنگی همی تاختند (۱۹۸۲)
 به کوپال و تیغ و به تیر و کمان بگشتند گردنکشان یک‌زمان (۱۹۸۳)
 همه دشت زوپین‌ور و نیزه‌دار به یک‌سو پیاده، به یک‌سو سوار (۱۹۸۴)
 ۷۰) فرستادگان را ز هرکشوری زهر نامداری و هر مهتری (۱۹۸۵)
 شگفت آمد از لشکر و ساز اوی همان چهره و نام و آواز اوی (۱۹۸۶)
 ۷۱) فرستاده گویا زبان برگشاد همه دیده‌ها پیش او کرد یاد (۲۰۴۰)
 به خاقان چین گفت کای شهریار تو او را بدین زیردستی مدار (۲۰۴۱)
 به ایوان بزم و به دشت شکار ندیدیم هرگز چنو شهریار (۲۰۴۲)
 همه شهر ایران سپاه وی‌اند پرستندگان کلاه وی‌اند (۲۰۴۹)
 ۷۲) شایان ذکر است که مسکویه در نقل این قسمت از طبری استفاده کرده است.

در گزارش شاهنامه و گزارش نخست طبری سوای سرنگونی هپتالیان به دست خاقان، از زیاده‌خواهی و باج‌خواهی او و قصد حمله‌اش به ایران سخن رفته که سرانجام، بر اثر استواری انوشیروان، به انصراف او انجامید. در گزارش شاهنامه علت انصراف خاقان، تحت تأثیر قرار گرفتن سفیرانش نشان داده شده، که به گزارش طبری نزدیک است، به‌ویژه از این جهت که می‌رساند انوشیروان نیز از گرگان فراتر نرفت. اما فردوسی، به خلاف طبری، صراحتاً به استحکامات گرگان اشاره نکرده که احتمالاً دلیل اصلی توقف انوشیروان در آنجا بود. در حالی که شاهنامه صرفاً آمادگی بالای رزمندگان سپاه ایران و تجهیزات آن را دلیل انصراف خاقان از حمله به ایران بازشناخته، طبری آگاهی خاقان از دیوارها و دژهای دفاعی که خسرو انوشیروان در ناحیه گرگان ساخته بود باعث انصراف او شمرده است (طبری، ج ۲، ص ۱۰۱. مقایسه کنید با شهبازی-طبری، ص ۵۳۵، ش ۶۷۷). شهبازی ذکر دربند قفقاز را در اینجا سهو طبری و ناشی از آمیختن روابط ایران با ترکان ترکستان و ترکان شمال قفقاز دانسته است (همان‌جا). به هر حال، در این باره نیز، شاهنامه و تاریخ طبری را می‌توان مکمل یکدیگر شناخت.

هیچیک از منابع جز شاهنامه به جریان صلح و تعیین مرزهای جدید پس از سقوط هپتالیان و برهم خوردن معادلات سیاسی در آسیای مرکزی اشاره نکرده‌اند. حتی برخلاف گزارش نخست طبری که می‌گوید خاقان پس از آگاهی از خطوط دفاعی و استواری استحکامات ایرانیان نومید شد و دست از یادرازتر به قلمرو خویش بازگشت (طبری، ج ۲، ص ۱۰۱)، شاهنامه از جلوگیری از بروز جنگ با مذاکره و رد و بدل شدن نامه‌ها و هیئت‌های سفیران طرفین خبر داده است. مسلماً توافق بر سر مسائل مناقشه‌برانگیز به‌ویژه تعیین حوزه نفوذ در آسیای مرکزی، تقسیم قلمرو هپتالیان میان ایران و دولت ترک و مرزبندی‌های جدید از مسائل اصلی این مذاکرات بوده اما در شاهنامه، صرفاً به ابراز تمایل طرفین به دوستی و ترک مخاصمه و توسل به ازدواج سیاسی برای پایان دادن آبرومندانه به صف‌آرایی دو سپاه در خراسان بزرگ و تضمین تداوم دوستی دو کشور اشاره رفته است.

ازدواج سیاسی و گزارش شاهنامه از مادر هرمز

شاهنامه، به خلاف گزارش دوم طبری و بسیاری از منابع دیگر، ازدواج انوشیروان با دختر خاقان را در زمره رویدادهای پس از برافتادن هپتالیان جای داده است. این پیشنهاد ابتدا از سوی خاقان مطرح شد^{۷۳}. ترکان نگران بودند که شکستی خُرد از سپاه ایران پیروزی بزرگشان بر هپتالیان را خفیف سازد^{۷۴}. در واقع، هر دو طرف، برای بازگشت آبرومندانه سپاهشان از برابر یکدیگر نیازمند توافقی پرسرو صدا بودند و از ازدواج سیاسی استقبال کردند. به گزارش شاهنامه، این پیشنهاد را خاقان در نامه‌ای که با هیئتی سه نفره به گرگان فرستاد مطرح کرد که با استقبال انوشیروان مواجه شد^{۷۵}.

شاهنامه همچون بیشتر منابع دیگر هرمز را نتیجه همین ازدواج می‌شناساند. هنگامی که خاقان طالع‌بینان را فراخواند^{۷۶} و از آینده این ازدواج پرسید، به او گفتند که از این وصلت وارث تاج و تخت شاهنشاهی ایران متولد خواهد شد که به روشنی مراد هرمز چهارم است^{۷۷}. مسعودی در این باب، در آغاز شرح پادشاهی هرمز آورده است که مادرش فاقم یا قاقم، دختر خاقان ترک، و به قولی دختر یکی از شاهان خزر مجاور دربند قفقاز بود^{۷۸}. باسورث متذکر شده است که این نام ترکی نمی‌نماید (Bosworth-Tabari, p. 160, no. 404). بلاذری نیز از رفتن انوشیروان به قفقاز و ساختن دژها و شهرهایی در آن ناحیه یاد کرده و افزوده است که میان او و خانواده خاقان وصلت‌هایی صورت گرفته از جمله دختران

۷۳) چنین گفت خاقان که این ست راه که مردم فرستیم نزدیک شاه (۲۰۶۲)

به اندیشه در کار پیشی کنیم بسازیم و با شاه خویشی کنیم (۲۰۶۳)

۷۴) نباید که پیروز گشته به جنگ همه نامها بازگردد به ننگ (۲۰۶۰)

۷۵) چو دانست خاقان که پایاب شاه ندارد، به پیوند او جست راه (۲۱۱۳)

نباید بدین کار، کردن درنگ که کس را ز پیوند او نیست ننگ (۲۱۱۴)

۷۶) ستاره‌شناسان و گندآوران هرآنکس که بودند از ایشان سران (۲۲۱۰)

۷۷) چنینست راز سپهر بلند همان گردش اختر سودمند (۲۲۱۵)

که از دخت خاقان و از پشت شاه بیاید یکی شاه زیبای گاه (۲۲۱۶)

چو بشنید خاقان دلش گشت خوش بخندید خاتون خورشیدفش (۲۲۱۸)

۷۸) «هرمز بن انوشروان ابن قباد، و أمه فاقم بنت خاقان ملك الترك، و قیل: بل ملك من ملوك الخزر مما

یلی الباب و الأبواب» (مسعودی، ج ۱، ص ۲۹۸). مقایسه کنید با شهبازی- طبری، ص ۵۳۷، ش ۶۷۷.

یکدیگر را به همسری درآوردند (بلاذری، ص ۱۹۵. مقایسه کنید با شهبازی- طبری، ص ۵۳۷، ۶۷۷). توصیفی مشابه با گزارش مسعودی در گزارش سبتوس^{۷۹} درباره مادر هرمز نیز دیده می‌شود. وی در این گزارش کاین، دختر خاقان بزرگ و شاه تئتال‌ها^{۸۰}، معرفی شده است (Sebeos, p. 14 (chapter 10): Kayen. Cf. justri, p. 151). نخستین بار مارکوآرت متوجه نزدیکی دو گزارش و ارتباط دو نام «کاین» و «فام» شد (شهبازی- طبری، ص ۵۳۷، ش ۶۷۷). شهبازی نظر او را چنین تأیید کرده است: «مارکوآرت به درستی می‌گوید این همان نام است که در مسعودی به دختر خاقان داده شده است» (همان‌جا). به گزارش دینوری، خسروانوشیروان در آستانه جنگ با ترکان، پسرش، هرمز، را به فرماندهی سپاهی به رویارویی با آنان فرستاد (دینوری، ص ۶۸). فرای نیز نخستین جنگ ایرانیان و ترکان را در حدود سال‌های ۵۶۹-۵۷۰ م یعنی در اواخر عمر خسروانوشیروان باز شناخته است (FRYE, p. 156). شهبازی از این قول در اخبار الطوال دینوری و گزارش‌های مسعودی و بلاذری چنین نتیجه گرفته است که مادر هرمز چهارم نه دختر خاقان ترک بلکه دختر خاقان خزر بوده است (شهبازی- طبری، ص ۵۳۷، ش ۶۷۷) زیرا «هرمز در زمان روبه‌رو شدن ترکان شرقی و ایرانیان مردی به قاعده و سردار لشکر بوده و البته نمی‌توانسته است زاده دختر خاقانی باشد که تازه به مرز ایران رسیده بود... و می‌افزاید که همه محققان جز مارکوآرت به این اشتباه افتاده‌اند (همو، ص ۵۳۸ ادامه ش ۶۷۷). در این صورت، شاید این تنها اشتباه مهم در گزارش شاهنامه باشد که مادر هرمز را دختر خاقان ترک خوانده است^{۸۱}. این اشتباه پیش از پدید آمدن شاهنامه به منابع تاریخی مهم راه یافته بود. طبری، در آغاز شرح پادشاهی هرمز، مادرش را دختر خاقان بزرگ معرفی کرده است (طبری، ج ۲، ص ۱۵۴). بلعمی آورده است که مادر هرمز دختر خاقان ترک (بلعمی، تصحیح روشن) ج ۲، ص ۷۳۷ و نوه دختری فغفور چین بود (بلعمی، تصحیح بهار)، ص ۱۰۷۰-۱۰۷۱^{۸۲}. مسکویه نیز همچون طبری، در آغاز شرح پادشاهی هرمز،

۷۹) اسقف و مورخ ارمنی قرن هفتم میلادی.

۸۰) T'etals (گویا اسم مکان است و احتمالاً به سرزمین کوشان ارتباط دارد) - تحشیه هوارد جانستن بر

کتاب سبتوس). ۸۱) بیت‌های ۲۱۳۴ تا ۲۲۸۰ در پادشاهی انوشیروان.

۸۲) مقایسه کنید با شهبازی- طبری، ص ۱۷۷، ب ۱۳۰. در شاهنامه نیز به روابط خاقان و فغفور چین و

ازدواج دختر فغفور با خاقان اشاره شده است:

مادرش را دختر خاقان بزرگ شناسانده است (مسکویه، ج ۱، ص ۲۰۹)^{۸۳}. یعقوبی نیز، در ذکر عهد انوشیروان همین تبار را برای هرمز آورده است. (یعقوبی، ج ۱، ص ۱۶۵)

طبری، از دو گزارش «آشکارا متناقض» (JACKSON BONNER, p. 90) خود درباره برافتادن هپتالیان، تنها در گزارش دوم به ازدواج انوشیروان با دختر خاقان اشاره کرده است. مسکویه نیز عیناً به همین صورت عمل کرده است (مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲ و ص ۱۸۳). مسکویه، به رغم تفاوت سبک تاریخ‌نگاریش با طبری، در اینجا ترجیح داده که هر دو گزارش متناقض را نقل کند. در گزارش نخست طبری این خاقان است که هپتالیان را شکست می‌دهد (طبری، ج ۲، ص ۱۰۰-۱۰۱) اما، در گزارش دوم او، این خسروانوشیروان است که هپتالیان را در هم می‌شکند و تا فرغانه سپاهیان خود را به پیش می‌راند (طبری، ج ۲، ص ۱۰۳). بلعمی خواسته است از این تناقض بپرهیزد و تنها گزارش دوم را آورده است. او نیز ازدواج یادشده را پیش‌درآمد اتحاد ایرانیان و ترکان بر ضد هپتالیان دانسته است (بلعمی، ج ۲، ص ۶۸۶). با توجه به شیوع اشتباه یادشده در منابع تاریخی که مادر هرمز را دختر خاقان ترک شمرده‌اند این فرض محتمل است که خسروانوشیروان دو ازدواج سیاسی، یکی با خاقان خزر و دیگری با خاقان ترک، داشت که هرمز حاصل ازدواج نخست بود اما بالا گرفتن روزافزون قدرت و اعتبار همسایه نوظهور شرقی باعث شد که ازدواج سیاسی نخست در سایه قرار گیرد و هرمز حاصل همین ازدواج دوم شمرده شود. در شاهنامه، از جزئیاتی درباره نقش مهران‌اشتاد و سفارتش به دربار خاقان برای تدارک مقدمات ازدواج و آوردن عروس به ایران وصف شده^{۸۴} که این احتمال را تقویت می‌کند. بلعمی نیز، در جای دیگری، به این سفارت بی ذکر نام سفیر اشاره کرده و جزئیات انتخاب عروس از جانب سفیر ایران را شرح داده که گزارش شاهنامه را تأیید می‌کند (بلعمی، ج ۲، ص ۷۵۸)^{۸۵}. در مجمل‌التواریخ و القصص، نام سفیر معتمد شاه، همچون

→ سدیگر سخن آنک فغفور چین
 مرا داد بی‌آرزو دخترش
 مرا خواند اندر جهان‌آفرین (۱۹۵۹)
 نجویند جز رای ما کشورش (۱۹۶۰)

۸۳ «و کانت أمه بنت خاقان الأكبر»
 ۸۴ گزین کرد پیری خردمند و راد
 کجا نام او بود مهران‌شتاد (۲۱۵۲)
 وز ایرانیان نامور صد سوار
 سخنگوی و شایسته و نامدار (۲۱۵۳)

۸۵ گزارش نه‌ایه‌الاراب نیز مؤید گزارش شاهنامه است. (نه‌ایه‌الاراب، ص ۳۵۱)

شاهنامه «مهران ستاد» آمده و بی هیچ یادکردی از هپتالیان ازدواج انوشیروان نتیجه صلح خاقان و کسری خوانده شده که از آن هرگز متولد گشت (مجله التواریخ، ص ۶۰). بنابر آنچه گفته شد، به احتمال قوی، هرگز چهارم نوه دختری خاقان ترک نبوده اما نمی‌توان این پاره از گزارش شاهنامه و دیگر منابع درباره ازدواج خسروانوشیروان با دختر خاقان را یکسره مردود شمرد. به هر حال، اتحاد یا رابطه دوستی این دو قدرت با ازدواج سیاسی که در روزگاران گذشته مرسوم بوده کاملاً محتمل است.

شاهنامه در گزارش رویدادهای پس از آن ازدواج به نکته‌ای اشاره دارد که می‌تواند بخشی از توافق و پیمان سیاسی میان دو کشور باشد. چنین می‌نماید که دستاورد توافق و ازدواج سیاسی و بازگشت خاقان به قفقارباشی^{۸۶} در نظر ایرانیان بسیار مهم بوده باشد زیرا، بر اثر آن، ترکان برخی از مناطق اشغالی را تخلیه کردند که به تصرف دولت ایران درآمد. در این توافق، احتمالاً مرز دو کشور رود جیحون تعیین شد^{۸۷}. اما، در اینجا، گزارش شاهنامه دچار اغراق شده و، در آن، تقریباً کل منطقه ماوراءالنهر را جزء مناطقی دانسته که پس از توافق با ترکان بر سر تخلیه آنها به تصرف ایرانیان درآمد^{۸۸}. با صرف نظر از اغراق، این پاره از گزارش شاهنامه درباره توافق طرفین بر سر تخلیه برخی مناطق از جانب ترکان و پذیرفتن استقرار مرزبانان ایرانی در آنها^{۸۹} درخور توجه است. اشاره شاهنامه به اعزام مرزبانان ایرانی به مناطق تخلیه شده تا حدودی با گزارش اخبارالطووال سازگار است؛ به گزارش دینوری، انوشیروان شخصاً به قلمرو هپتالیان لشکر نکشید بلکه سپاهسانی به تخارستان، چغانیان، کابلستان، و زابلستان گسیل داشت و آن مناطق را از نو به ایران منضم ساخت. (دینوری، ص ۶۸)

همچنین گزارش شاهنامه از درخواست تحت‌الحمایگی فغانیش و دیگر حکمرانان

- ۸۶) چن آگاهی آمد به خاقان چین از ایران و از شاه ایران زمین (۲۲۸۱)
وزان شادمسانی به فرزند اوی شده شاد و خزیم به پیوند اوی (۲۲۸۲)
بپرداخت سغد و سمرقند و چاچ به قفقارباشی فرستاد تاج (۲۲۸۳)
۸۷) مقایسه کنید با کریستینسن، ۱۳۸۴، ص ۲۶۸.
۸۸) بپرداخت سغد و سمرقند و چاچ به قفقارباشی فرستاد تاج (۲۲۸۳)
۸۹) ازین شهرها چون برفت آن سپاه همی مرزبانان فرستاد شاه (۲۲۸۴)

هپتالی منطقه که، در مجمعی برای تصمیم‌گیری در این باره، گرد آمده بودند^{۹۰} بسیار مهم است. هپتالیان توانسته بودند دولتی با قلمرو بسیار وسیع حتی پروسعت‌تر از گستره جغرافیایی دولت کوشانی تأسیس کنند که از آسیای مرکزی گرفته تا افغانستان و هند غربی را در برمی‌گرفت. اما اجزای تشکیل‌دهنده این دولت گسترده انسجام و پیوند استواری نداشتند و آن دولت ثبات زودشکنی داشت (Lirvinsky, p. 147) شمار دولت‌های باجگزار دولت هپتالی را حداکثر پنجاه و حداقل بیست دولت گفته‌اند (Ibid. p. 149). خرده سلسله‌های هپتالی که تحت حمایت شاه بزرگ در بخارا (یا بیکنند) کشورگانی^{۹۱} شامل ماوراءالنهر، افغانستان امروزی، و هند غربی تشکیل داده بودند طبیعی است که با زوال حمایت بخارا، چتر حمایت و سروری ایران را به رغبت یا اکراه پذیرفته باشند. اقدام فغانیش، وارث تاج و تخت بخارا، به درخواست کمک از ایران حکمرانان محلی هپتالی را خواه و ناخواه به تحت‌الحمایگی ایران سوق داد. جکسون بونر تلویحاً تحت‌الحمایه شدن فغانیش را تأیید می‌کند (JACKSON BONNER, p. 97). لیتوینسکی نیز، با تأیید تلویحی تحت‌الحمایگی فغانیش و ورود سربازان ساسانی به جنوب آسیای مرکزی، آن را پایان حیات دولت هپتالی در آن منطقه شمرده است. (Lirvinsky, p. 147)

نتیجه

بررسی حاضر نشان می‌دهد که شاهنامه بهترین گزارش از رویداد سقوط هپتالیان را به دست داده است. همچنان که اشاره شد، بیوار، برای گزارش فردوسی، اهمیت قائل

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۹۰) از آن پس ز هپتال و ترک و ختن به گل‌زرئون بر شدند انجمن (۲۳۱۷)
چنان روی دیدند یکسر سپاه که آیند با هدیه نزدیک شاه (۲۳۲۰)
چو نزدیک نوشین روان آمدند همه یکدل و یک‌زبان آمدند (۲۳۲۱)
شهنشاه پذیرفت از ایشان نثار برستند پاک از بد روزگار (۲۳۲۶)
از ایشان فغانیش بُد پیشرو سپاهی پیش جنگ‌سازان نو (۲۳۲۷)
زگردان چو خشنود شد شهریار بیامد به درگاه سالار بار (۲۳۲۸)
پرسید بسیار و بنواختشان به هر برزنی جایگه ساختشان (۲۳۲۹)
- ۹۱) کشورگان معادل فرهنگستان است برای کنفدراسیون (Confederation) و در آن پسوند «-گان» مفهوم مجموعه را می‌رساند مانند ناوگان.

شده و لیتوینسکی رویداد سقوط هپتالیان را، با نظری کاملاً مساعد، تنها بر اساس جزئیات گزارش شاهنامه مرور کرده است. می‌توان گفت این دو ارزش و برتری آن را بر دیگر گزارش‌ها تلویحاً پذیرفته‌اند (Ibid, pp. 146-147) اما به نقد فرض عملیات مشترک نپرداخته‌اند و، طبعاً، به ارزیابی نهائی گزارش‌ها و واریسی تناقض گزارش شاهنامه با دیگر منابع روی نیآورده‌اند. دیدیم که گزارش نخست طبری نکات اصلی گزارش شاهنامه را تأیید می‌کند و آن در قیاس با دیگر منابع اوایل عصر اسلامی مشروح‌تر و حاوی اطلاعات ارزشمندتری است اما با گزارش دوم طبری و گزارش‌های دیگر منابع که یا از آن استفاده کرده‌اند یا با آن اشتراک منبع داشته‌اند تضاد دارد، مخصوصاً که سرنگونی هپتالیان را همچون شاهنامه به ترکان نسبت می‌دهد نه به ایرانیان. با توجه به همخوانی گزارش شاهنامه و گزارش نخست طبری، همچنین دلایلی که در رد فرض عملیات مشترک ترکان و ایرانیان آورده شد، به نظر می‌رسد که تصور حمله هماهنگ ایرانیان و ترکان به هپتالیان بی‌پایه و اساس و احتمالاً تحریفی باشد برای نسبت دادن نقشی به خسروانوشیروان در شکست هپتالیان. همچنان‌که در گزارش‌های منابع بیزانسی ملاحظه شد، سفیران ایران و ترکان پیروزی بر هپتالیان را به دولت متبوع خود نسبت می‌دادند: سفیر ایران در مذاکرات منجر به صلح سال ۵۶۲، سپس چند سال بعد، سفیر سغدی تبار ترکان. در گزارش شاهنامه و گزارش نخست طبری، به واقع، روایت منابع اصیل و موثق ایرانی نقل شده که بر طبق آن، سخنان سفیر سغدی تبار ترکان تصدیق می‌شود و معلوم می‌گردد که سفیر ایران با دعوی اغراق‌آمیز پیروزی‌های انوشیروان در مناطق شرقی قصد تأثیرگذاری بر مذاکرات با طرف رومی را داشته است. رفتار سفیران یادشده ما را به این نتیجه می‌رساند که ادعای سفیر ایران در امر شکست هپتالیان مصلحت سیاسی و نوعی شگرد دیپلماسی بوده است (CF. JACKSON BONNER, p. 98). آن پیروزی‌ها که سفیر ایران به رخ رومیان می‌کشید، در واقع، پیشروی‌های نسبتاً آسانی بودند که، در پرتو شکست قدرت مرکزی هپتالیان به دست خاقان، حکمرانان محلی هپتالی را در خراسان شرقی و افغانستان امروزی به تسلیم و قبول انقیاد به ایران وامی‌داشت. شبیه این رویداد و پیشروی آسان را می‌توان مقارن حمله عرب مشاهده کرد که، بر اثر سقوط قدرت مرکزی در ایران، ترکان آسیای مرکزی به آسانی قلمرو خود را تا قندهار گسترش دادند

(HARMATA & Litvinsky, pp. 358-393). با سوژت یادآور می‌شود که مارکوآرت ابتدا پیشروی سپاه ایران را تا مشرق افغانستان نمی‌پذیرفت اما متعاقباً قبول کرد که خسروانوشیروان بر سرزمین‌های هپتالی در جنوب هندوکش تا سرحدات هند تسلط یافته و موفقیت ترکان در سرنگونی پادشاهی هپتالی شمالی شاهنشاه ایران را به گسترش قلمرو ساسانیان در مشرق توانا ساخته بود (Bosworth-Tabari, p. 150, no. 387). این همان است که گزارش شاهنامه ما را به آن رهنمون می‌سازد. مارکوآرت به تمایل بسیاری از حکمرانان جزء هپتالی به قبول تحت‌الحمایگی ایران در مقابل دشمن تازه‌نفس (ترکان) نیز اشاره کرده است. این حالت یادآور رفتار دو دولت کوچک عربی، حیره و غسان، است که، در قبال دو ابرقدرت ایران و روم، ناچار هریک تحت‌الحمایه یکی از آن دو شدند. برخی از امیرنشین‌های هپتالی نیز احتمالاً بر اساس تمایل اتباع بیشتر ایرانی خود ترجیح دادند در برابر قدرت نوظهور ترکان به زیر چتر حمایت ایران پناه جویند.

بر خلاف نظر ویدنگرن که این گزارش شاهنامه را در ردیف دیگر گزارش‌های اوایل عصر اسلامی قرار داده است (Widengren, p. 77)، منبع فردوسی درباره سقوط هپتالیان کاملاً مستقل و معتبرتر از گزارش‌های منابع دیگر بوده است (cf. Jackson Bonner, p. 90). منبع گزارش فردوسی و گزارش نخست طبری، به رغم همخوانی در خطوط اصلی، مشترک به نظر نمی‌رسد زیرا اطلاعاتی که فردوسی به دست داده به مراتب بیشتر و دقیق‌تر از اطلاعاتی است که در گزارش نخست طبری آمده است. احتمالاً منبع گزارش طبری یکی از تحریرهای خدای‌نامه غیر از تحریر و ترجمه ابن مقفع بوده زیرا، در نهایتاً لازب که، در آن، از آثار ابن مقفع استفاده فراوان شده است، جز اشاره‌ای یک و نیم سطر به بازپس‌گیری سرزمین‌های شرقی به دست خسروانوشیروان، گزارش در خور توجهی از رویداد سقوط هپتالیان به چشم نمی‌خورد. از سوی دیگر، منبع شاهنامه در این باب، همچون گزارش نبرد انطاکیه و شورش انوشزاد، منحصر به فرد بوده (← غفوری، ص ۴۱۳-۴۱۵) و در قیاس با تحریرهای خدای‌نامه از نبردهای خسروانوشیروان با تفصیل به مراتب بیشتری یاد کرده است.

منابع

- ابن بطریق، افیشیوس المکنی بسعید بن بطریق، التاريخ المجموع على التحقيق والتصديق، بیروت، ۱۹۰۵.
- ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح و تحشیة گای لسترینج و رینولد آلن نیکلسن، با توضیح منصور رستگار فسایی، بنیاد فارس‌شناسی، شیراز ۱۳۷۴.
- ابن قتیبة دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، حَقَّقَهُ وَ قَدَّمَ لَهُ ثروت عکاشه، دارالمعارف، الطبعة الثانية منقحة، قاهره ۱۹۶۹.
- ابوریحان بیرونی (۱)، محمد بن احمد، آثار الباقیه عن القرون الخالیة، تصحیح کارل ادوارد زاخاو، اتو هاراسویتز، لایپزیک ۱۹۲۳.
- (۲)، آثار باقیه از مردمان گذشته، ترجمه و تعلیق پرویز سپیتمان (اذکائی)، نشر نی، تهران ۱۳۹۲.
- (۳)، قانون مسعودی، دایرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد ۱۳۷۵/۱۹۵۶.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، ترکستان‌نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه کریم کشاورز، چ ۲، آگاه، تهران ۱۳۶۶.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، فتوح البلدان، دار و مکتبة الهلال، بیروت ۱۹۸۸.
- بلعمی (۱)، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، چ ۳، سروش، تهران ۱۳۸۱.
- (۲)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱.
- بنداری (۱)، فتح بن علی، الشاهنامه، تصحیح عبدالوهاب عزام، مطبعة دارالکتب المصرية، قاهره ۱۹۳۲.
- (۲)، شاهنامه فردوسی (تحریر عربی)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۰.
- ثعالبی، ابومنصور عبد الملک بن محمد، عُزُ أخبارِ ملوکِ الفُرسِ وَ سِیرَتُهُم، تصحیح و ترجمه زوتنبرگ، پاریس ۱۹۰۰.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره ۱۹۶۰.
- زرین کوب، روزبه، «تاریخ سیاسی ساسانیان»، تاریخ جامع ایران (ج ۲)، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۳.
- شهبازی، علیرضا شاپور، تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۹.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت ۱۹۶۰.
- عقیلی، عبدالله، «سکه‌های غطریفی»، نامواره دکتر محمود افشار (ج ۹)، به کوشش ایرج افشار و با همکاری کریم اصفهانیان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۵.
- غفوری، فرزین، «ارزش شاهنامه در گزارش سرگذشت انوشزاد»، مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه،

- به کوشش محمدجعفر یاحقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۲.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی (دفتر هفتم). به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، کانون فردوسی مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶.
- کرم همدانی، علی، «چغانیان»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۹)، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۰.
- کریستینسن، آرتور امانوئل، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ویرایش رضا رضایی باغبیدی، چ ۴، صدای معاصر، تهران ۱۳۸۴.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، زین‌الأخبار (تاریخ گردیزی)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- لیسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ ۲، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- مارکوارت، یوزف، و هرود و ارننگ: جستارهایی در جغرافیای ساطیری و تاریخی ایران شرقی، ترجمه داود منشی‌زاده، بنیاد موقوفات افشار، تهران ۱۳۶۸.
- مُجَمَّلُ التَّوَارِيخِ وَ الْقَصَصِ، از نواده مُهَلَّب بن مُحَمَّد بن شادی، به تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وپر، دومونده، نیکاروزن ۲۰۰۰.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مَرُوحُ الدَّهَبِ وَ مَعَادِنُ الْجَوْهَرِ، تحقیق یوسف اسعد داغر، دار الاندلس، الطبعة الثانیة، بیروت ۱۹۷۳.
- مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد، تَجَارِبُ الْأُمَمِ، تحقیق ابوالقاسم امامی، الطبعة الثانیة، سروش، تهران ۱۳۷۹.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ (البَدْءُ وَ التَّارِيخُ)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- نولدکه-طبری: نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، چ ۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۸.
- نهایة الأرب فی اخبار الفرس والعرب، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت ۱۹۶۰.

AGATHIAS, (1973), *The Histories*, Translated by I.D. Frendo, Berlin.

Baldwin, B. (1978), "Men an der Protector", *Dumbarton Oaks Papers*, Dumbarton Oaks, Trustees for Harvard University, vol. 32.

BIVAR, A. D. H. (1986), "H ayātila", *The Encyclopaedia of Islam (vol. 3)*, Edited by B. Lewis & others, Leiden, Brill, New Edition.

— (2003), "Hephthalites", In: Yarshater, Ehsan(ed.), *Encyclopaedia Iranica* (vol. XII),

- Encyclopaedia Iranica Foundation, Bibliotheca Persica Press, New York.
- Bosworth-Tabari: BOSWORTH, C.E., (1999), *The History of Al-Tabari (vol. V): The Sāsānids, The Byzantines, The Lakmids and Yemen*, translated and annotated by C.E. Bosworth, State University of New York Press.
- BRUNNER, C. J., (1985), "Aḵšōn vār", in: Yarshater, Ehsan(ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol.I)*, Encyclopaedia Iranica Foundation, Routledge & Kegan Paul, London & Boston.
- (1983), "Abrāz", in: Yarshater, Ehsan(ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. I)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York.
- DIGNAS, B & WINTER, E, (2007), *Rome and Persia in Late Antiquity Paperback: Neighbours and Rivals*, Cambridge University Press, New York.
- Felföldi, S. (2001), "A prominent Hephthalite: *Katulph* and the fall of the Hephthalite Empire", *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, Akadémiai Kiadó, vol. 54, No. 2/3.
- FRYE, Richard N., (1983), "The Political History of Iran under The Sasanians", *The Cambridge History of Iran*, edited by Ehsan Yarshater, vol. III, part 1.
- GREATREX, G. & LIEU, S.N.C., (2002), *The Roman Eastern Frontier and The Persian Wars (part II, 363-630 AD.)*, Routledge, London.
- HARMATA, J. & Litvinsky, B. A., (1996), "Tokharistan and Gandhara under Western Türk Rule (650-750)", in: Litvinsky, B. A.(ed.), *History of Civilizations of Central Asia (vol. III): The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750*, UNESCO, Paris.
- JACKSON BONNER, M. R, (2011), *Three Neglected Sources of Sasanian History in The Reign of Khusraw Anushirvan*, Studia Iranica: cahier 46, Association Pour L'avancement Des Études Iraniennes, Paris.
- Justi, F. (1895), *Iranisches Namenbuch*, Elwert'sche Verlagsbuchhandlung, Marburg.
- KIANI, M.Y., (2002), "G orgān iv, Archeology", in: Yarshater, Ehsan(ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. XI)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York.
- Kyzlasov, L. R., (1996), "Northern Nomads", in Litvinsky, B. A. (ed.), *History of Civilizations of Central Asia (vol. III): The crossroads of civilizations: A. D. 250 to 750*, UNESCO, Paris.
- LITVINSKY, B. A., (1996), "The Hephthalite Empire", in: Litvinsky, B. A.(ed.), *History of civilizations of Central Asia (vol. III): The crossroads of civilizations: A. D. 250 to 750*, UNESCO, Paris.
- LITVINSKY, B. A. & ZAMIR SAfi, M. H., (1996), "The Later Hephthalites in Central Asia", in: Litvinsky, B. A.(ed.), *History of Civilizations of Central Asia (vol. III): The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750*, UNESCO, Paris.
- MARKWART, J, (1931), *A Catalogue of The Provincial Capitals of Ērānshahr*, Edited by G. Messina,

- Pontificio Instituto Biblico, Roma.
- MENANDER PROTECTOR, (1985), *The History of Menander The Guardsman*, Edited and Translated by R.C. Blockley, F. Cairns, Liverpool.
- MONCHI-ZADEH, D., (1975), *Topographisch-Historische Studien Zum Iranischen Nationalepos*, Deutsche Morgenländische Gesellschaft, Wiesbaden.
- NEQMATOV, N. N., (1996) "Sogdiana (part two): Ustrushana, Ferghana, Chach and Ilak", in: Litvinsky, B. A. (ed.), *History of Civilizations of Central Asia (vol. III): The crossroads of civilizations: A. D. 250 to 750*, UNESCO, Paris.
- SEBEOS, (1999), *The Armenian History Attributed to Sebeos*, Translated by R. W. Thomson, historical commentary by James Howard-Johnston, Liverpool University Press, Liverpool.
- SINOR, D. & Klyashorny, S. G., (1996), "The Türk Empire", in: Litvinsky, B. A. (ed.), *History of Civilizations of Central Asia (vol. III): The crossroads of civilizations: A. D. 250 to 750*, UNESCO, Paris.
- Theophylact, (1986), *The History of Theophylact Simocatta*, Translated by Micheal & Mary Whitby, Oxford.
- VON GABAIN, A., (1983), "Irano-Turkish Relations in The Late Sasanian Period", in Yarshater, Ehsan (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Cambridge University Press, vol. III, part 1.
- WATSON, W., (1983), "Iran and China", in: Yarshater, Ehsan (ed.), *The Cambridge History of Iran (vol. III/1)*, Cambridge University Press.
- WIDENGREN, Geo, (1952), "Xosrau Anōširvan, les Hephthalites et les peuples Turcs", *Orientalia Suecana*, vol. 1.
- ZEIMAL, E. V., (1983), "The Political History of Transoxiana", In: Yarshater, Ehsan (ed.), *The Cambridge History of Iran (vol. III/1)*, Cambridge University Press.

